

جنایت محکوم؛ بلوچستان، بیم‌ها و امیدها

میزگردی با حضور سید محمود حسینی، پیر محمد ملازهی،
جوادر حیم‌پور، محمدرضا کر بلایی و لطف‌الله میثمی
بخش دوم

دیوبندی هستند و در همین فاصله آقای کر بلایی در شماره ۶۱ نشریه، تحقیقی روی «مکتب دیوبند» داشت و نشان داد مولوی‌های بلوچستان در این مکتب قرار دارند و معتقد به کشتن یا تکفیر شیعه نیستند، اما به آنها نقد دارند، در حالی که برخی از وهابی‌ها به کشتن دست می‌زنند و تکفیر می‌کنند.

- گفته شد قرائت‌های برگرفته از قرآن و نهج البلاغه کمرنگ شده و قرائت‌های دیگری جایگزین آنها شده، چگونه می‌توان قرائت اول را بازسازی کرد، آیا با یک کنگره قرآنی یا نهج البلاغه می‌توان چنین کاری انجام داد؟
- پیش از این گفته شده به نهاد‌های سیاسی و جوامع مدنی باید توجه بیشتری کرد، مکانیزم آن باید چگونه باشد؟

- برخی تقارن تاریخی شروع کار گروه جندالله را با روی کار آمدن آقای احمدی‌نژاد در این می‌دانند که اصلاح‌طلبان وابسته‌اند، در حالی که می‌توان این نتیجه را گرفت که بلوچ‌ها گرایش به مرکز دارند، اما با قرائت قانونی و رحمانی از دین.

- گروه ریگی دست روی تضاد شیعه و سنی گذاشته و انفجار مسجد جامع را در شب تولد امام حسین (ع) انجام داده، چه باید کرد که فرقه‌گرایی رشد نکند و این شکاف بیشتر نشود؛ راه حل آن چیست؟

- گفته شد تازمانی که سیاست کلی مادر مورد بلوچستان معلوم نشود، نزدیکی به هر طیف و گروه اثر مثبت ندارد، چگونه می‌توان به این سیاست

سید محمود حسینی:
بر حسب رفتارها و واکنش‌های افراد و گروه‌ها نسبت به حوادث بحرانی به وجود آمده می‌توانیم عوامل تأثیرگذار داخلی در اوضاع امنیت استان را در چند دسته برشماریم: یک دسته افراطی‌ها و تروریست‌های نوظهور مدعی دفاع از اهل سنت، دیگری افراطی‌های شیفته قدرت طرف مقابل با داعیه حامی نظام و تشیع، سوم علما و نخبگان اهل سنت که سران طوایف و تحصیلکردگان بلوچ هم در همین دسته‌بندی قرار می‌گیرند. چهارم اکثریت مردم و بدنه جامعه اعم از شیعه و سنی که از دیرباز در کنار هم زندگی کرده و به دنبال همزیستی و تعامل و زندگی آرام بوده‌اند و بالاخره نهاد حکومت و بویژه مدیریت استان که علمای شیعه نیز ذیل حاکمیت قرار می‌گیرند

لطف‌الله میثمی: با ادای احترام به شهدای مسجد جامع زاهدان و محکوم کردن این جنایت باید اشاره کنم از بخش نخست گفت و گو درباره بلوچستان در شماره ۵۸ نشریه چشم‌انداز ایران با عنوان «جنایت محکوم؛ بلوچستان، بیم‌ها و امیدها» استقبال فراوانی شد و از سوی خوانندگان نامه‌های زیادی به دفتر نشریه رسید. امیدواریم ادامه این گفت و گو‌ها نیز مورد توجه علاقه‌مندان این بحث قرار گیرد. از گفت و گوی پیشین، پرسش‌ها و نکته‌هایی در ذهن من باقی مانده که ابتدای این بحث به آنها اشاره می‌کنم:

- گفته شده یکی از آفت‌های تحلیلی برخی از مسئولان این است که همه مولوی‌ها و مردم بلوچستان از گروه ریگی حمایت می‌کنند، در حالی که این گونه نیست و ابتدای شد گروه ریگی را کنترل کرد، حال پس از دستگیری ریگی و اعدام برادر و خودوی، ارزیابی شما از منطقه چیست؟

- میانه‌روی و اعتدال کار مشکلی است و خطرهای جدی دارد، ولی به نظر می‌رسد که تنها راه باشد و باید هزینه‌هایی پرداخت؛ برای ادامه این کار چه روشی باید به کار برد؟

- پیش از این گفته شد نظام سرداری تضعیف شده و قابل تکیه نیست و مردم بلوچ از آن حرف شنوی ندارند، در عوض بازسازی اعتماد به روحانیت بلوچ کار درستی است، هر چند بسیار پیچیده؛ مکانیزم آن چگونه باید باشد؟

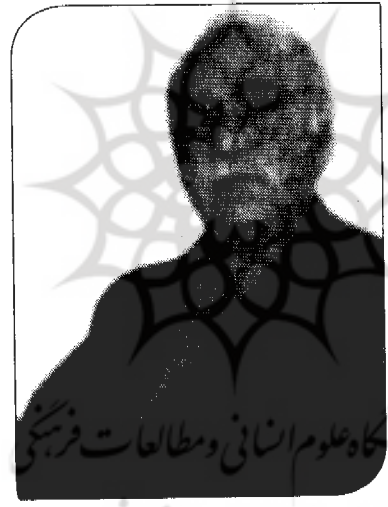
- عده‌ای در حاکمیت می‌گویند علما وهابی هستند و نمی‌توان با آنها کار کرد، در حالی که آنها

کلی دست یافت و چه ایده‌هایی وجود دارد؟
 اشاره شد که گفتمان اصلاح طلبی و جامعه مدنی به باور اهل سنت تبدیل شده، اصلاح طلبی چیزی جز قانونگرایی نیست و یکی از نتایج بازگشت به قانون اساسی، احیای بلوچستان است؛ چگونه باید به این باور تحکیم بیشتری بخشید؟
 - نوع تلقی این است که مردم بلوچستان یا تجزیه طلب هستند، یا وهابی و یا وابسته، که هر سه نادرست است، ولی آیا دلیل بیشتری در این زمینه می‌توان آورد تا برخی از جناح‌های حاکمیت نظر خود را اصلاح کنند؟

سید محمود حسینی: با اظهار تأسف از حادثه مولمه و تسلیت به خانواده شهدای مسجد جامع پرسش‌ها و نکته‌هایی که مطرح شد بسیار خوب است، البته باید به آنها نظم داده شود، پیشنهاد می‌کنم ابتدا توصیف مختصری از رخداد اخیر داشته باشیم و سپس به کالبدشکافی عمل‌ها و واکنش‌ها نسبت به آن پردازیم و درون این بحث رفتارها را تجزیه و تحلیل کنیم؛ مجموعه تصمیم‌ها و واکنش‌ها به آن تصمیم‌ها در منطقه بررسی کنیم تا بتوانیم وضعیت حال و آینده را تبیین کنیم. با توجه به این که در معرض وضعیت تعارض قومی و مذهبی قرار گرفته‌ایم و این با گذشته متفاوت است، از این رو باید بررسی کنیم چه مجموعه تصمیم‌هایی را حکومت یا افراد موثر باید اتخاذ کنند تا استان از این وضعیت خارج شود. از سویی به بحث روحانیت اهل سنت در منطقه و نحله دیوبندی‌ها حتماً باید پرداخته شود، که آیا به واقع دیوبندی‌ها معتقد به کفر شیعه هستند و اقدام‌هایی مانند جهاد در برابر آن رومی پذیرند یا نه؟ البته دیوبندی‌ها هم ۱۵۰ سال است که در هند، پاکستان و شبه‌قاره فعال بوده‌اند و شاید حدود ۱۰۰ سال باشد که مکتب آنها در بلوچستان غالب است و هژمونی دارد. از سویی دیگر باید به بحث وهابی‌ها پرداخته شود. در حال حاضر وهابی‌مفهوم مهم است و استفاده‌های نابجا از آن شده و باید از کلمه‌های دیگر به جای آن استفاده کرد، ضمن این که مردم استان هم از بس مهم شده‌اند که از سویی وهابی‌ها تحریک می‌شوند، نسبت به آن حساسیت پیدا کرده‌اند. فکر می‌کنم «افراطی‌ها» و «بنیادگراها» مفاهیمی نزدیکتر به آن چیزی باشد که مدنظر است.

لطف‌الله میثمی: یعنی از این که به آنها وهابی بگویند متفرند؟

سید محمود حسینی: بله، ضمن این که ما در استان سلفی داریم و حتی هستند کسانی که محمد بن عبدالوهاب را به عنوان یک مصلح قبول دارند و نسبتی هم با افراطیون ندارند. به هر جهت در شرایط حاضر ابعاد مسائل استان گسترده شده و پای مذهب از هر دو سو به میان آمده و مجموعه تصمیم‌هایی که گرفته شده (و در بسیاری موارد توسط افراد غیر مسئول) به اتفاقاتی انجامیده که متدینین و علمای دو طرف آن رانمی‌پسندند و به آن راضی نیستند. از سوی دیگر یکی از ایرادها به حاکمیت این است که در آن استان کسانی برای آن تصمیم می‌گیرند که از مقامات رسمی نیستند، بلکه بیشتر از گروه‌های فشارند و این تصمیم‌ها به تصمیم‌های حکومتی تبدیل شده است.
 توصیف و تبیین حادثه: اتفاقی که در عملیات انتحاری حمله به مسجد جامع شهر زاهدان رخ داد، از بعد شمار عملیات انتحاری - که در تاریخ استان



پیرمحمد ملازهی: از نظر من تازمانی که تبعیض و فقر وجود دارد، گرایش مقدس کردن خشونت هم وجود دارد و تفاوتی ندارد که گروه ریگی باشد یا گروهی دیگر، هر گروهی که شکل بگیرد طرفداران خود را در منطقه و خارج از آن و در دل قدرت‌های بزرگ دنیا به وجود خواهد آورد.

تاکنون رخ داده - چهارمین عملیات انتحاری و دومین عملیاتی بود که در مسجد شیعیان رخ داد. این عمل تروریستی که حدود ۳۰ شهید و ۳۰۰ مجروح داشت بازتاب بسیار تکان‌دهنده‌ای داشت و همه - چه در داخل و چه در خارج کشور - این اقدام خشن و به خاک و خون کشیدن نمازگزاران مظلوم را محکوم کردند. مسجد جامع زاهدان، مسجدی است که سابقه زیادی دارد. خود زاهدان ۸۰ سال قدمت دارد و این مسجد هم نخستین مسجد جامع شهر زاهدان است که مرحوم آیت‌الله کفعمی در آنجا اقامه نماز می‌کردند. مسجد جامع زاهدان تنها انحصار به افراد و جناح خاصی ندارد و توده مردم از قشرهای مختلف در نماز جماعت و مناسبت‌هایی که در آن برگزار می‌شود شرکت می‌کنند. اگر بخواهیم رفتارها و واکنش‌هایی که در برابر این مسئله رخ داد را دسته‌بندی کنیم (جداً از محکومیت‌های خارجی که طنین گسترده‌ای داشت و هم سازمان ملل و هم کشورهای مختلف و حتی رئیس‌جمهور آمریکا و اتحادیه اروپا آن را محکوم کردند)، از نظر داخلی واکنش‌ها قابل توجه بود و از درون آن می‌توان به جمع‌بندی رسید و ریشه‌های این ماجرا را پیگیری و جست‌وجو کرد. بلافاصله پس از این حادثه - که باید جداگانه اهداف این اقدام بررسی شود - نخستین واکنش این بود که عده‌ای از گروه‌های فشار شناخته شده و نزدیک به کانون قدرت در استان، پس از حادثه بابت‌های نفت و چماق حرکت کردند و مغازه‌های بازاریان بلوچ را مورد حمله قرار دادند و گاراژ سلمان زاده محل فروش لباس‌های دست‌دوم را به آتش کشیدند و پاساژهای دیگر مربوط به کسبه بلوچ را شکستند و با ناسزا و توهین به اهل سنت و حتی مقدسات آنها در عمل کار گروه ریگی را ادامه دادند. گویی آنها برای این امر اصرار داشتند که همه بلوچ‌ها و اهل سنت پشت این ماجرا هستند و به نظر می‌رسد این حرکت آنها اراده‌ای را پیگیری می‌کند تا همه را به این ماجرا وصل کنند. کار این گروه پیام دیگری هم داشت و آن اینکه حکومت در برخورد با نامنی‌ها ضعیف دارد و مسا این ضعف را جبران می‌کنیم. نزدیک بود این ماجرا با واکنش بلوچ‌ها همراه شود، مانند واقعه‌ای که سال قبل در انفجار مسجد علی بن ابیطالب رخ داد و بیش از ده نفر در درگیری‌های پس از آن واقعه کشته شدند، اما خوشبختانه شورای تأمین استان هر چند دیر دست به تدبیر زد

و این حرکت را مهار کرد و حتی گروهی از آنها دستگیر شدند. برای روز تشییع جنازه هم دو نفر از کسانی که مسئولیت دارند و در ماجرای مسجد علی بن ابیطالب نقش محرک داشتند را از استان خارج کردند تا زمینه‌های تحریک را کاهش دهند. واکنش دیگری هم از سوی دو نفر از نمایندگان استان نشان داده شد که با توجه به سوابق و لواحق اینها از شمار دسته اول یعنی افراطی‌های متصل به کانون قدرت جدا نیستند. آنها مثل همیشه مسئله را از این زاویه مطرح کردند که حکومت نمی‌تواند امنیت را در استان تأمین کند و باید به جماعت مانکیه کرده و آنها را مسلح کند. دیگر این که کسانی که مسئول امنیت و مدیران ارشد استان هستند، هنگام حادثه در شهرهای خود در کنار خانواده‌های خود بودند. اینکه می‌گویند حکومت نمی‌تواند امنیت را برقرار کند، مغالطه‌ای بیش نیست، زیرا اینها خودشان هیچگاه روش‌های صحیح تأمین امنیت را دنبال نکرده و همواره از دولت، روش‌های نظامی و امنیتی و تشدید فضای فوق‌العاده و مدیریت قرارگاهی را خواستار بوده‌اند، یعنی آنها خود راه حل درستی برای ارتقای امنیت استان نداشته و سابقه بیگیری آن را هم ندارند. این تفکر که چون حکومت نمی‌تواند امنیت را تأمین کند جماعت همفکران ما (همان گروه‌های فشار) را در استان مسلح کنند تا امنیت را برقرار کنند، حرفی بسیار بی‌پایه و ناممکن است و در صورت تحقق این نظر، استان در آشوب و هرج و مرج شدید فرو می‌رود. در پشت آن سخن هم که می‌گویند چون بعضی از مسئولان استان در هنگام حادثه در شهرهای خود بودند قادر به برقراری امنیت نیستند هدف دیگری نهفته است و آن این است که می‌گویند اینها غیربومی هستند و باید بومی‌ها (که البته منظور آنها از بومی‌ها، زابلی‌ها یا بلوچ‌ها و بیرجندی‌ها و دیگر اقوام ساکن استان نیست، بلکه دسته خاصی از خودشان هستند که بیشتر در گرو و کسب قدرت و موقعیت هستند) همه کاره باشند. اینها پس از تغییر استاندار قبلی اختلاف‌های شدیدی با مدیریت ارشد استان دارند، چنان که پس از این حادثه، در مجلس نطق اعتراضی کردند و تذکر قانون اساسی علیه استاندار دادند، از این رو این دسته هم در چارچوب همان دسته اول قرار می‌گیرند. این جماعت به تدریج به حکومت قبولانده‌اند بدون حمایت ما نمی‌توانید حکومت کنید و استان بدون ما از دست می‌رود

پیر محمد ملازهی: هر گروه چریکی در دنیا که بخواهد علیه یک حاکمیت با این همه قدرت نظامی عملیات چریکی انجام دهد، در خلأ نمی‌تواند به قدرت خود ادامه دهد و ناچار است که خود را به جایی وصل کند. این اتفاق رخ داده و حدس می‌زنم بسیاری از گروه‌هایی که این حرکت‌ها را داشته‌اند منابع مالی خود را باید از جایی تأمین کنند، برای نمونه وارد قاچاق مواد مخدر یا گروگانگیری افراد می‌شوند تا از آنها پول بگیرند و این را حق خود می‌دانند و اگر دستگاهی به آنها کمک مالی کند، آن را جذب می‌کنند

و حتی با بزرگنمایی برای بعضی از علمای شیعه تفهیم کرده‌اند که اگر ما نباشیم تشیع در خطر است و گزارش‌های غلو آمیزی هم تدارک و ارسال می‌کنند. متأسفانه در پنج سال اخیر این گروه مستقیماً در مراکز قدرت و تصمیم‌گیری قرار گرفته و در تصمیم‌سازی برای حکومت بویژه در مسائل مربوط به اهل سنت و بلوچ‌ها دست بالا را پیدا کرده‌اند و اغلب سیاست‌های اختلاف‌انگیز از سوی آنها و همفکرانشان در مراکز مذهبی و سیاسی دارد دیده می‌شود. این واکنش دسته اول است که گروه فشار و دامن زننده به شکاف‌های قومی مذهبی هستند.

واکنش دوم، از سوی دستگاه روحانیت اهل سنت بویژه مولوی عبدالحمید امام جمعه و رئیس حوزه علمیه دارالعلوم زاهدان انجام گرفت که بیانات بسیار قاطع و مبتیایی ایشان در خطبه‌های نماز جمعه قابل توجه است، وی اعلام کرد: «نه تنهار بیختن یخون یک مسلمان، بلکه ریختن خون انسانی بیگناه حتی اگر کافر هم باشد در اسلام جایز نیست و حرام است و تنها در شرایط خاص مانند تجاوز و جنایت است که علمای می‌توانند فتوای جهاد بدهند. صدور این فتوا کار هر کسی نیست که ضرورت جهاد را تشخیص دهد. همه مسلمان‌ها شیعه و سنی با هم برادر و منتسب به دین

مبین اسلام هستند و حرمت خون، مال و آبروی آنان بسیار شدید است. حادثه پنج‌شنبه شب ما را به شدت مبهوت و متأثر کرد و با خود اندیشیدیم که کدام عقل، اندیشه و فتوای شرعی اجازه داده مسجد، محل عبادت و نیایش مورد حمله انتحاری قرار گیرد. کدام عالمی می‌تواند به نام جهاد فتوا بدهد که در مسجد امنیت مردم سلب و در شهر آتش فتنه روشن شود. کسانی که در مسجد جامع به شهادت رسیدند چه جرمی را مرتکب شده بودند؟ آیا آنها محاکمه و محکوم شده بودند؟ با چه عقل و منطقی خون آنان ریخته شد؟ هیچ عالمی نمی‌تواند چنین جنایتی را توجیه کند و چنین فتوایی بدهد. بنده به صراحت اعلام می‌کنم که این کار خلاف شرع بوده و حرام است. این جهاد نیست، بلکه فساد است.»

سپس اشاره می‌کند که در زمان مولانا عبدالعزیز و مرحوم آیت‌الله کفعمی صمیمیت و وحدت شیعه و سنی در استان نمونه بود می‌گوید: «مسائل استان همه را تسکین داده و باید تدبیر جدی تری برای مقابله با آن اندیشیده شود، ما از مسئولان تقاضای کنیم با دوراندیشی، کارشناسی و مشورت با مردم منطقه مسائل را ریشه‌یابی کرده و عوامل ناامنی را بخشکاند و با تدبیر و دوراندیشی، از وقوع این گونه مسائل جلوگیری کند. بیماری زمانی درمان می‌شود که به درستی شناسایی و عوامل و علت‌های آن مشخص شود. باید به جای معلول با علت برخورد شود، تا زمانی که علت را درمان نکنیم، معلول درمان نمی‌شود.» این موضع‌گیری صراحت کامل دارد بر اینکه این اقدام جهاد نبوده، بلکه فساد است و کار آنها را حرام و خلاف شرع اعلام کرده است.

واکنش سوم به خود گروه افراطی جندالله باز می‌گردد که در برابر فتوای علمای بلوچستان ابراز کردند و آنها را متهم به ترسیدن از حکومت و تسلیم به فشارها کردند و گفتند آنها جهاد را انکار می‌کنند و شدیداً آنها را مورد حمله قرار دادند، زیرا آنها شیعیان را مسلمان نامیده بودند. سپس عنوان کردند که علمای دیوبند به اتفاق معتقد به کفر تشیع بوده و در این زمینه فتوا داده‌اند. این گروه در پایگاه اینترنتی خود آورده: «در حال حاضر علمای بلوچستان نسبت خود را با این علمای بزرگ و اساتذہ خود بیان کنند تا حقیقت بر همگان آشکار شود که آیا رأی و نظر اساتذہ خود را دارند یا نه، رأی و نظر اساتذہ

و علمای بزرگ را کنار گذاشته اند و فتواهایی از روی ترس می دهند؟ این هم واکنش شدیدی بود که این گروه برای نخستین بار نسبت به علمای بلوچستان و مولوی عبدالحمید (که از نظر آنها جهاد را کنار گذاشته اند) نشان دادند.

واکنشی هم توده مردم اعم از شیعه و سنی و بخشی از نخبگان جامعه از خود نشان دادند که اگر روی آن کار شود فرصت خوبی خواهد بود. آنها از این ناامنی ها و دعاواها خسته و متزجر شده اند و از این وضعیت اصلا استقبال نمی کنند و به دنبال همزیستی و زندگی آرام گذشته هستند. باید بگوییم که نوعی بازگشت به گذشته در اینها ایجاد شده و حسرت ۵۰ سال پیش را می خورند و می گویند در زمان آیت الله کفعمی و مولوی عبدالعزیز اوضاع خوب بود و مردمان شیعه و سنی با یکدیگر دوست بودند و باهم معامله و معاشرت داشتند. تفسیر من این است که در حال حاضر استان به یک وضع قابل اشتعال در آمده و مسائل به مرز تعارض رسیده است. درست است که قبلا نیز اختلافات قومی و مذهبی وجود داشته، اما این اختلاف ها حتی پس از انقلاب هم به تعارض بین مردم نرسیده بود و بیشتر بین خواص بود و با درگیری های مسلحانه غالباً بین نیروی انتظامی و اشراک بود و حتی در درگیری های طایفه ای هم، دیپلماسی روابط به گونه ای تعریف شده بود که خود ریش سفیدان و بزرگان طوایف نمی گذاشتند این اختلاف ها به تعارض و درگیری گسترده تبدیل شود و اگر چند نفر هم کشته می شدند آنها مصلحت خود را در برقراری صلح می دیدند و عقلای آنها اجازه گسترش آن را نمی دادند. در حال حاضر همه نگران شرایط موجودند و چه در شیعه و چه در سنی نوعی فهم مشترک به وجود آمده که این شرایط به نفع هیچ طرف نیست، هر چند بازسازی روابط تخریب شده هم ساده نیست.

بدین ترتیب ما بر حسب رفتارها و واکنش های افراد و گروه ها نسبت به حوادث بحرانی به وجود آمده می توانیم عوامل تأثیر گذار داخلی در اوضاع امنیت استان را در چند دسته برشماریم: یک دسته افراطی ها و تروریست های نوظهور مدعی دفاع از اهل سنت، دیگری افراطی های شیفته قدرت طرف مقابل با داعیه حامی نظام و تشیع، دسته دیگر علما و نخبگان اهل سنت که سران طوایف و تحصیل کردگان بلوچ هم در همین دسته بندی قرار می گیرند. گروه دیگر اکثریت مردم و بدنه جامعه اعم از شیعه و

سنی که از دیرباز در کنار هم زندگی کرده و به دنبال همزیستی و تعامل و زندگی آرام بوده اند و بالاخره نهاد حکومت و بویژه مدیریت استان که علمای شیعه نیز ذیل حاکمیت قرار می گیرد. حاکمیت نتوانسته انسجام لازم و استراتژی مشخص برای مناطق قومی - مذهبی را سامان دهد، از این رو تحت تأثیر و به اقتضا عمل می کند. در ادامه به این موضوع بیشتر خواهیم پرداخت، افزون بر آن نقش عوامل و قدرت های بیرون مرزی را باز خواهیم کرد.

پیر محمد ملازهی: من قصد دارم از زاویه ای دیگر به ماجرا بپردازم. ما در اینجا به دنبال مقصر نمی گردیم، بلکه به دنبال یافتن یک راه حل هستیم. مشکلی که در استان سیستان و بلوچستان رخ داده است، از نظر تاریخی وجود نداشته است. پیش از انقلاب من شاهد بودم که بین شیعه و سنی اگر تضادی بود در سطح بسیار محدود بود و هر گز به تعارضی که موجب شود آنها همدیگر را بکشند نمی انجامید، برای نمونه در آن منطقه و شهر زاهدان که شهری چند قومی است، خانواده های بت پرست وجود داشت، این خانواده اختلاف مالی با یک فرد پیدا کرده بود و آن فرد می خواست از این مسئله سوء استفاده کند، پس نزد مولانا عبدالعزیز آمد و گفت این خانواده بت پرستند. ایشان نام آن خانواده را پرسید و پس از این که آن شخص آن خانواده را معرفی کرد، مولانا عبدالعزیز گفت آیا آن فرد بت پرست تا به حال تو را دعوت کرده که دین او را بپذیری و بت پرست شوی؟ او گفت نه. مولوی عبدالعزیز گفت آیا تو تا به حال او را دعوت کرده ای که دست از بت پرستی بردارد؟ گفت نه. ایشان گفت پس حتماً تو با این خانواده مشکل شخصی داری.

پیر محمد ملازهی: ما وارد یک چرخه انتقام گیری شده ایم که از یک سو حکومت اعدام می کند و از آن سو عملیات انتحاری انجام می دهند. باید این وضعیت تمام شود، که برای تمام شدن آن باید از خود پرسید به کجا می خواهیم برویم؟

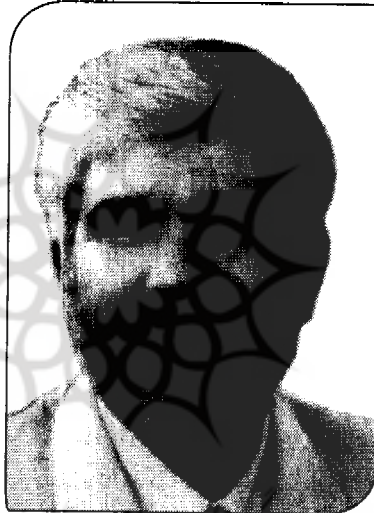
آن فرد خود اعتراف کرد که با این خانواده مشکل مالی دارد. مولانا عبدالعزیز گفت مشکل مالی تو چه ارتباطی با مذهب او دارد. منظور من این است که به واقع محیط زاهدان در گذشته به گونه ای بود که حتی بلوچ ها با سبک ها و بهایی ها - که اهل تشیع با آنها مشکل داشتند - مسئله ای نداشتند و با آنها به راحتی زندگی می کردند و مدارا و تساهل در بلوچستان نسبت به ادیان دیگر بسیار زیاد است، از این رو شرایط حاضر دلایلی دارد که باید آنها را آسیب شناسی کرد و شناخت و سپس راه حل را مشخص کرد، حال این که حکومت آن را می پذیرد یا نه، بحث دیگری است. من نمونه ای می آورم تا بحث را باز تر کنیم؛ وقتی بیماری را نزد پزشک می برند پزشک در درمان او کاری ندارد که بیمار چه تفکر و دینی دارد، جهت گیری ما هم در اینجا نه شیعه و نه سنی است و برای ما تفاوتی نمی کند که شخص در این معامله شیعه است یا سنی و یا... بلکه قصد داریم راه حلی برای این مشکل در استان پیدا کنیم. اگر این مشکل بر طرف نشود به مشکلی ملی تبدیل می شود، اگر چه اکنون در حد مشکل استانی است.

گرایش های متفاوتی در بلوچستان وجود دارد، از این گرایش ها با کمال تأسفد دو گرایش - اگر نگوئیم عامل اصلی - مهمترین عامل تشنج در استان هستند؛ یک گرایش این است که خشونت را مقدس می کند؛ تفاوت ندارد که در بلوچ ها باشد یا سیستانی ها و یا حتی حکومت. یک نظری گوید این گرایش از خارج آمده و یا گفته می شود از داخل تقویت شده و یا هر دو. ولی به راحتی می توانید ببینید که خشونت جنبه مذهبی پیدا کرده و آن را مقدس کرده اند؛ این بسیار خطرناک است. وقتی خشونت مقدس شود، بلاهای زیادی بر سر مردم منطقه و کشوری آید.

نکته دوم این است که بحث پیش از این قومی نبود و تضاد میان بلوچ و سیستانی وجود نداشت و نه تنها توده بلوچ و توده سیستانی باهم اختلافی نداشتند بلکه خیلی به هم نزدیک بودند. در شرایط کنونی باید گفت اختلاف نظر بین بخشی از بلوچ ها و بخشی از سیستانی هاست که بر سر موقعیت اجتماعی و قدرت در استان دارند. اتفاقی که رخ داد این بود که گروهی با هر عنوانی که در نظر بگیرد به حکومت نزدیک شدند و اعتماد حکومت را جلب کردند که قادرند استان را حفظ کنند و آن گونه که آنها می خواهند امنیت آن را

برقرار کنند و از شر گروه‌های مزاحم پاکسازی کنند. این گروه اقلیت از سیستانی‌ها بودند و هیچ بلوچی نتوانست در این مجموعه وارد شود. این مجموعه خود را پشت حاکمیت مخفی کرد و گفت تنها نیرویی است که می‌تواند مسائل و مشکلات استان را حل کند. سپس این تفکر مدیریت استان را به عهده گرفت و مشکلاتی به وجود آورد که آن مشکلات تضادی بین این گروه کوچک از بلوچ و گروه کوچکی از سیستانی‌ها بود و به آن وجه دیگری داد، یعنی تضاد راز قومیت به مذهب بردند و آن را به تضاد مذهبی تبدیل کردند. این تضاد مذهبی آن‌چنان ماجرا را پیچیده کرد که حتی بیرجندی سنی هم نتوانست در استان راه یابد و حتی ترکی که از آذربایجان در آنجا کاری کرد خود را تحت فشار احساس کرد. یعنی واکنش آن طرف به جنبه مذهبی ماجرا این بود که وقتی این اقلیت کوچک از شیعه خود را به حاکمیت وصل کرد، در مقابل آنها پشت مذهب سنگر گرفتند. در اینجا این دسته از بلوچ‌ها گمان می‌کردند مصونیت پیدا می‌کنند، در حالی که بسیاری از آنها به آن معنا به شدت مذهبی نبودند. اگر با آنها صحبت کنید متوجه می‌شوید نخستین راهی که برای بقای خود پیدا کرده‌اند این است که پشت مذهب مخفی شوند. در کنار این اتفاق، عامل خارجی هم نقش داشت، از این زاویه که گروه جندالله در واکنشی نسبت به اتفاق‌های منطقه حرکت کرد و به سوی جنگ مسلحانه با حکومت رفت. به واقع جنگ مسلحانه با حکومت از پیش از قاجار به این معنا که توده‌های مردم هم هوادار جنگ مسلحانه باشند نبود. این تنها در سطح فردی بود، برای نمونه فردی چون دادشاه، یاغی شده بود. در دورانی ارتش ایران در زمان رضاشاه می‌خواست کل منطقه راز تسلط خوانین پاکسازی کند، اما آنها مقاومت و شورش کردند، ولی در هیچ مقطعی شمانمی‌بینید اید نولوژی پشت این قرار بگیرد و یا طایفه‌ای به طور کامل پشت یک جریان قرار بگیرد، اما بانهایت تأسف اکتون شاهدیم که وقتی جنبه مذهبی پیش می‌آید دیگر شمانمی‌توانید فردی بی‌طرف باشید و به هر حال به عنوان یک بلوچ که احساس قومی دارد یا بلوچ سنی که احساسات مذهبی دارد، موضع پیدا می‌کنید. یک بلوچ هم احساسات ایرانی-قومی دارد، از این رو سه گرایش در بلوچ‌ها وجود دارد: بلوچ

سید محمود حسینی:
برای یافتن راه حل باید
آسیب‌شناسی کرد و پیامدهای
مجموعه تصمیم‌ها و اثرات
اقدامات را در روح و اندیشه
مردم بر آورد کنیم، مثلاً دلیل
ترو ریست‌ها برای انفجار
مسجد هر چه باشد، کارشان
برای هیچ سرشت انسانی
توجیه ندارد و در نهایت هم به
ضد خود تبدیل می‌شود و در
آینده خود بلوچ‌ها بیش از همه
اینهارا نخواهند پذیرفت



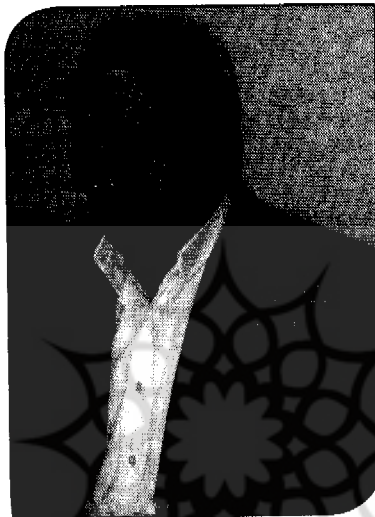
یا قوم محور، مذهب محور و یا ایران محور. اگر بلوچ قوم محور بود با یک جمعیت ۸ تا ۱۰ میلیونی (که بلوچ‌ها در پاکستان و یا بلوچ‌ها در افغانستان و در عمان و ایران هم دیدگاه‌هایی متفاوت دارند)، حاکمیت تمام تلاش خود را بر این می‌گذاشت کسانی که نوعی احساسات قومی دارند را حذف کند، این حالت سبب شد بلوچی که ایران گرا بود و احساسات ایران‌گرایی داشت خود را در مخمصه و تضاد ببیند که واقعا از حاکمیت و شرایطی که قومیت آن را هم نفی می‌کند تا چه اندازه می‌توان حمایت کرد. اتفاقاً خود حاکمیت هم به این بهانه‌داد و چون این گونه شد و انتخاب دیگری از گروه قومی دیگری داشت، در اقلیت قرار گرفت و ناچار شد بین اید نولوژی اسلامی و قوم محوری، دوباره به سوی مذهب برود و

خود را از خلأیی که برای آن به وجود آورده بودند، رها کند. در همان جلسه‌ای که اهل سنت برای ختم بخاری در روز مبعث برگزار کردند، حاکمیت و دستگاه‌های امنیتی فشار زیادی آوردند که نباید برگزار شود، ولی برگزار شد و جمعیت زیادی شرکت کرد. فردی که در این جمعیت بود می‌گفت بیشترین آنها جوانان بودند؛ جوانانی که کاری به مذهب به آن معنا ندارند، اما از مجموع شرایط احساس کرده‌اند که نیاز به یک هویت دارند؛ هویت بلوچی که اگر مطرح شود بر حسب تجزیه طلبی می‌خورد و با آن برخورد امنیتی می‌شود، هویت ایرانی او را هم کسی نمی‌پذیرد و بلوچ، فارس و حکومت هم نمی‌تواند بدون هویت باشد، از این رو به اجبار به سوی گرایش مذهبی رفته است. در نتیجه اتفاقی که رخ داد این است که هویت بلوچ در هویت سنی آن تقویت می‌شود و گرایش هویت قومی و ایرانی آن در حال تضعیف است. این وضعیت پیامد دارد و اگر در بلندمدت به جریان‌ها بنگرید، به نفع و مصلحت هیچ حکومتی نیست که تضاد راز جمعیتی ۸ تا ۱۰ میلیونی به جمعیتی یک میلیاردی منتقل کند. به نظر می‌رسد جندالله تلاش دارد این کار را بکند، یعنی در حال حاضر در منطقه شاهدید کسانی که معتقدند باید برخورد خشونت‌آمیز داشت و خشونت را تقدیس می‌کنند، در حال حرف زدن و عمل کردن هستند و این حرف و عمل برای کسی که احساس تبعیض اقتصادی، اداری، مذهبی و مالی می‌کند و حاکمیت او را به کار نمی‌گیرد می‌تواند جاذبه داشته باشد. حکومت از یک استان به آن بزرگی گوشه‌ای را گرفته و از یک گوشه هم اقلیتی را که در خود آن جامعه پایگاه اجتماعی ندارد انتخاب کرده، که این امر نمی‌تواند کارساز باشد، از این رو گروه‌هایی به وجود می‌آید که این گروه‌ها حرف خود را از راه اینترنت و عملیات نظامی می‌زنند. نباید به مسیری می‌رفتیم که این نیرو پا بگیرد، زیرا اگر قدرت بگیرد نیرویی است که در برابر کسانی که قدرت راز زاویه مذهب تقدیس می‌کنند، خشونت را تقدیس می‌کند، البته با دیدگاهی دیگر. به نوعی خشونتی که قابل مهار بود در مقدس می‌کنید و وقتی خشونت مقدس شد هواداران خود را پیدا می‌کند.

اگر به ابتدای کار گروه ریگی نگاه کنید بیش از چند نفر محدود نبودند. باید پرسید چه

شرایطی ایجاد کرده که یک نوجوان ۱۵ یا ۱۶ ساله، ۳ یا ۴ ماه آموزش برای عملیات انتحاری می‌بیند. من بر اساس دیده‌های خود می‌گویم؛ در کنار مسجد جامع ساختمانی متعلق به یک تاجر بود که اکنون به پارک تبدیل شده است. در کنار این پارک، آن خانواده تاجر اتاقکسی به عنوان مسجد ساخته بودند که زن و بچه او در آنجا نماز می‌خواندند. از آنجا که آن تاجر پاکستانی بود و به پاکستان رفته بود، شهرداری دیوارها را خراب می‌کرد و قصد داشت اتاقک مسجد را هم خراب کند، مردم مقاومت کردند. بین شهرداری و مردم ماجرا بالا گرفت. یک روز هنگام نماز عصر اتفاقاً آنجا رد می‌شدم و دیدم تعدادی از مردم جمع شده‌اند و سروصداست. در همین زمان حاج آقا کفعمی از مسجد بیرون آمد تا به خانه برود. متوجه شد سروصداست، پرسید چه شده؟ کسی توضیح داد که این گونه است و در مسجد را قفل کرده‌اند و نمی‌گذارند کسی نماز بخواند. کفعمی کمی فکر کرد و چون تنها یک اتاق بود و هیچ نشانه‌ای از مسجد نداشت، پس گفت شما سروصدا نکنید، من باشهردار صحبت می‌کنم، به مأموران هم گفت شما هم این اتاق را خراب نکنید. ملایبی که مسئول آن اتاق بود اصرار داشت که در آنجا باید نماز بخوانند. کفعمی دست او را گرفت و به مسجد شیعه‌ها برد و گفت شما تا فردا در اینجا نماز بخوانید تا من تکلیف آن را روشن کنم. آنها هم در مسجد جامع که برای شیعه‌ها بود نماز خواندند. هیچ کس هم اعتراض نکرد که چرا کفعمی چنین کرد. فردا کفعمی باشهردار، استانداری... تماس گرفت و آنها را ارضی کرد که اتاق را خراب نکنند. من به تازگی به آنجا رفته‌ام، اما فکر می‌کنم هنوز هم آن اتاق هست. واکنش این ماجرا در اهل سنت خیلی مثبت بود. حال آن فضا به فضایی تبدیل شده که همان مسجد را یک نوجوان ۱۵ یا ۱۶ ساله منفجر می‌کند. مردم بلوچ، سیستانی و کرمانی که از استان‌های دیگری به بلوچستان رفته‌اند، به واقع به دنبال شرمی گردند، بلکه برخی گروه‌ها به دنبال شر هستند. اگر حاکمیت بگوید کل بلوچ‌ها یا تجزیه طلب هستند یا وهابی و وابسته، تمام آنها را به آن فرستاده و دیگر نمی‌تواند کاری انجام دهد. منطقه هم به شکلی طبیعی تحت تأثیر عوامل زیادی قرار دارد. در حال حاضر افغانستان و پاکستان با آن اوضاع رویه‌رو هستند و به جای این که در دربارشانسیم و آسیب‌شناسی درستی انجام دهیم گریبان همه

رامی گیریم و به دنبال راه حل نیستیم. از ابتدای انقلاب تا کنون نگاه حاکمیت، نگاهی امنیتی بوده است. میلیارد دلار خرج ساخت برجک و کانال شده تا مرز را ببندند، اما در عمل بی فایده است. یک کارخانه کوچک نیمه تمام در ایرانشهر وجود داشت که پارچه بافی می‌کرد همان هم تعطیل شد. چگونه می‌توان در استانی با آن همه مسائل و مشکلات صرفاً اقلیتی را انتخاب کرد که نه پایگاه اجتماعی در جامعه خود دارد و نه پایگاه اجتماعی در دیگر گروه‌ها و نمی‌تواند



محمد رضا کربلایی: در یک سال گذشته اصلاح طلبی با شعار قانونگرایی به شدت مورد حمله قرار گرفت و با عنوان توطئه کودتای مخملی، جنگ نرم و... مورد تهاجم واقع شد، با جابجایی اضعاد نوعی غفلت از مقوله تروریسم در کشور ما انجام شد. تروریست‌ها از این غفلت و پرداختن بیش از حد و یا شاید انحرافی به مطالبی مانند جنگ نرم که موضوعیت نداشت و مبارزه با اصلاح طلبی و به آنزوا کشاندن و محاکمه اصلاح طلبان، بهترین فرصت را به دست آوردند و تروریسم توانست عملیات خود را تکرار کند

امنیت را برقرار کند؟

از نظر من تازمانی که تبعیض و فقر وجود دارد، گرایش مقدس کردن خشونت هم وجود دارد و تفاوتی ندارد که گروه ریگی باشد یا گروهی دیگر، هر گروهی که شکل بگیرد طرفداران خود را در منطقه و خارج از آن و در دل قدرت‌های بزرگ دنیا به وجود خواهد آورد. هر گروه چریکی در دنیا که بخواهد علیه یک حاکمیت با این همه قدرت نظامی عملیات چریکی انجام دهد، در خلأ نمی‌تواند به قدرت خود ادامه دهد و ناچار است که به جایی خود را وصل کند. این اتفاق رخ داده و حدس می‌زنم بسیاری از گروه‌هایی که این حرکت‌ها را داشته‌اند منابع مالی خود را باید از جایی تأمین کنند، برای نمونه وارد قاچاق مواد مخدر یا گروه‌گانیگری افراد می‌شوند تا از آنها پول بگیرند و این راحق خود می‌دانند و اگر دستگاهی به آنها کمک مالی کند، آن را جذب می‌کنند. پس این پدیده در سیستان و بلوچستان راه حل منطقی دارد، ولی برای این راه حل منطقی باید کار کارشناسی از سوی افراد بی طرف صورت گیرد. این مشکل هر چه حادث تر شود دیدگاه امنیتی قوی تر می‌شود و هر چه دیدگاه امنیتی قوی تر شود، یارگیری برای طرف مقابل هم قوی تر خواهد بود. بیرون آمدن از این فضا کار یک گروه کارشناس مستقل است که الزاماً بلوچ، سیستانی، بیرجندی و یزدی نیست.

پرسش این است که چرا این تضادها پیش از این نبود؟ یزدی‌ها بیشترین خدمت را از سال ۱۳۰۷ که ارتش ایران وارد بلوچستان شده داشته‌اند. آقای معماران که از یزدی‌های آنجا بود کار زیادی برای آنجا کرده و هنوز هم مردم به خانواده معماران احترام می‌گذارند. او یزدی و شیعه بود. چگونه است که مردم او را می‌پذیرند ولی یک فرد در شرایط دیگر را نمی‌پذیرند؟ ما وارد یک چرخه انتقام‌گیری شده‌ایم که از یک سو حکومت اعدام می‌کند و از آن سو عملیات انتحاری انجام می‌دهند. باید این وضعیت تمام شود، که برای تمام شدن آن باید از خود پرسید به کجای خواهیم برویم؟

اگر شما از ۹۰ درصد مردم بلوچستان پرسید و هابی چیست نمی‌دانند. کسی که نمی‌داند و هابی چیست چگونه می‌تواند پیرو مکتب و هابی باشد. تعدادی از علما به مدینه رفته‌اند و درس خوانده‌اند، طبیعی است کسی که ۴ یا ۵ سال در جایی درس می‌خواند، گرایش‌هایی پیدا کند، اما

چند نفر این گونه هستند؟ فرض کنید ۵ نفر وهابی شده باشند، باید دید تأثیر گذاروی آنها تا چه حد است؟

مورد دوم تجزیه طلبی است. کدام فرد عاقلی می خواهد بلوچستان تجزیه شود؟ فرض کنید مردم بلوچستان این را می خواهند، آیا در شرایط موجود، شرایط منطقه ایجاب می کند کشور جدیدی در منطقه خلق شود؟ و آیا پاکستان، افغانستان و ایران، اجازه این کار را می دهند؟ انسان عاقل که در آمد نفت ایران را دارد، حتی اگر تجزیه طلب هم باشد باز هم فکر می کند در شرایطی که یک روز مواد غذایی از خارج از استان وارد نشود، استان فلج خواهد شد و یا اگر یک روز نفت و بنزین وارد استان نشود، استان دچار مشکل خواهد شد این گونه نمی اندیشد. اگر منطقه تجزیه شود به دست پشتون ها و یا پنجابی ها می افتد، نه به دست بلوچ ها. اینها مسائلی است که ما به آن فکر نمی کنیم و تنها به خاطر این که به حاکمیت القا کنیم به بلوچ ها نایب اعتماد کنند زیرا تحصیل کرده اش ناسیونالیست است، مولوی آن وهابی است، چنین کارهایی انجام می دهیم، ولی کسی روی این که تجزیه طلبی و وهابی چیست تحقیق نکرده است. حکومت باید این ابتکار را انجام دهد و بگوید بلوچ سنی مانند فارس شیعه در این جامعه حق دارد و هیچ نوع تبعیضی بین آنها نیست. بر اساس قانون اساسی باید حق و حقوق مردم را بدهند. اگر مسائل پیچیده تر شود این گونه می شود که گروهی که باید از ۷ یا ۸ نفر نزدیکان و خانواده خود تشکیل شده باشد، اکنون قدرت جذب ۳ یا ۴ هزار نیرو را پیدا کرده است. کسانی که نمی دانستند اینترنت چیست اکنون در اینترنت حرف می زنند. گروهی که توجه بین الملل را جلب کرده - اگر چه او با ما آنها را محکوم کرد - و تحلیل در مورد آن ارائه می دهند و گاردین یک صفحه خود را به این مسائل اختصاص می دهد، پس باید این ابتکار را انجام دهند و پیشنهاد بدهند که با هم به دنبال راه حل باشند. حکومت نمی تواند ۱۰۰ کارمند استخدام کند، در حالی که یک نفر از آنها بلوچ نیست و سپس بگوید بلوچ ها با ما همکاری نمی کنند و یا برای ورود به دانشگاه مشکلات زیادی داشته باشند و برای نمونه یک فرد که می خواهد در مقطع کارشناسی ارشد تحصیل کند، باید از راه های مختلف و به سفارش افراد زیادی اجازه حضور در دانشگاه را پیدا کند،

محمد رضا کر بلائی:
اصلاح طلبی قانوننگرا پدیده ای بود که بزرگترین خدمت آن، ایجاد سد و مانع در مقابل خشونت ورزی در کشور بود و اصلاح طلبان توانستند تفکر و اندیشه های خشونت ورز را در کشور به انزو و بکشانند، یعنی اصلاح طلبان هم توانستند خطر تهاجم خارجی را منتفی کنند، و هم خشونت ورزی در داخل کشور را به انزوا بکشانند. مناسفانه طبیعی است که وقتی پدیده ای توانسته با قدرت در مقابل تروریسم بایستد را به محاق می بریم، فرصت برای تروریسم پیدامی شود

چون به او وهابی می گویند.

لطف الله میثمی: اشاره کردید که بلوچ ها به دنبال هویت هستند و روند آن هم به صورت کسب هویت مذهبی است که منطقه ای و جهایی شود تا قدرتی به دست آورد، ولی آیا این تاکتیک که اتخاذ کرده اند که شب تولد امام حسین (ع) مسجدی را منفجر کنند و توجیه دینی و ملی نداشت و اهل سنت و حقوق بشری ها هم آن را محکوم کردند، عملی موفق برای آنها بود و توانستند به هدف خود برسند؟ به نظر من آنها در این تاکتیک و استراتژی وایدنولوژی شکست خورده اند.

پیرو محمد ملازهی: کسانی که خشونت را تقدیس می کنند در اقلیت هستند و بیشتر مردم این گونه نیستند. اگر شما با روشنفکر دانشگاهی صحبت کنید، متوجه می شوید این گونه نمی اندیشد و به دنبال دردسر نیست. او نمی داند در استانی که دو میلیون و ۴۰۰ هزار آمار دقیق جمعیتی دارد و اگر از بندرعباس تا جنوب کرمان بخوایم حساب کنیم همین تعداد بلوچ وجود دارد، اگر این دو میلیون در برابر ۷۰ میلیون جمعیت در تضاد کامل قرار گیرد چه می تواند بکند؟ اصلاً نباید به دنبال مقصر گشت، بلکه باید به دنبال این بود که چنین شرایطی به وجود آمده،

حال چگونه می توان احساسات ملی را جایگزین احساسات قوم محوری یا مذهب محوری کرد.

سید محمود حسینی: برای یافتن راه حل باید آسیب شناسی کرد و پیامدهای مجموعه تصمیم ها و اثرات اقدامات را در روح و اندیشه مردم بر آورد کنیم، مثلاً دلیل تروریست ها برای انفجار مسجد هر چه باشد، کارشان برای هیچ سرشت انسانی توجیه ندارد و در نهایت هم به ضد خود تبدیل می شود و در آینده خود بلوچ ها بیش از همه اینها را خواهند پذیرفت. همان طور که گروه مسعود رجسوی به خاطر تروریهایی که کردند و بابه جهت وابستگی به صدام آن هم در دوره جنگ، پایگاهی در بین توده مردم پیدا نکردند، مگر این که فرض کنیم نسل گذشته از صحنه خارج شود و تجربیات خود را به نسل بعدی منتقل نکند و نسل بعدی یا تغییر مسیر بدهند و یا استحاله بشوند.

محمد رضا کر بلائی: در تأیید صحبت های آقای ملازهی باید بگویم به واقع من هیچ موردی از تنازع و مقابله میان شیعه و سنی را پیش از انقلاب سراغ ندارم و این پدیده ای است که پس از انقلاب به تدریج ایجاد شد. در رابطه با مسجد جامع زاهدان باید شهادت بدهم که این مسجد پایگاه انقلاب بود و چه خود مسجد جامع و چه کتابخانه آن و چه مرحوم آیت الله کفعمی یا شهید مزاری، تحصن برای انقلاب را در آن مسجد انجام می دادند. همچنین بیشتر تظاهرات از مسجد برنامهریزی و اجرا می شد و به نظر من حمله به مسجد جامع زاهدان به تعبیری، حمله به نهاد انقلاب است. این مسجد پایگاه انقلابی بود که هم شیعه آن را تأیید کرد و هم سنی. همراهی مرحوم مولوی عبدالعزیز در مجلس خبرگان و تثبیت آن را در ابتدای انقلاب نباید فراموش کرد. بنابراین، این عمل تروریستی را باید نوعی حمله و تهاجم به اصل و بنیان انقلاب دانست، در حالی که می توان آن را به عنوان عملی ضد شیعی هم مورد بررسی قرار داد.

هنگامی که خبر این جنایت را شنیدم، نخستین چیزی که به ذهنم رسید این بود که در شرایطی که اصلاح طلبی را به انزو می کشانند، تروریسم سر بر آورده و بال و پر گرفته است. همان زمان شروع به نوشتن مطلبی کردم که عنوانش این بود: «تروریسم و رئالیسم اصلاح طلبی». در یک سال گذشته اصلاح طلبی یا شعار قانوننگرایی به شدت مورد حمله قرار گرفت و با عنوان توطئه کودتای مخملی، جنگ نرم و...

مورد تهاجم واقع شد، با جابجایی اعداد نوعی غفلت از مقوله تروریسم در کشور ما انجام شد. تروریست‌ها از این غفلت و پرداختن بیش از حد و یا شاید انحرافی به مطالبی مانند جنگ نرم که موضوعیت نداشت و مبارزه با اصلاح طلبی و به انزوای کشاندن و محاکمه اصلاح طلبان، بهترین فرصت را به دست آوردند و تروریسم توانست عملیات خود را تکرار کند. روی این نکته تأکید می‌کنم که شاید این بار باید به تروریسمی که در استان اتفاق می‌افتد از زاویه غفلت مسئولان نظام از یک دشمن مهم و اصلی و تضعیف پدیده‌ای که مهمترین مانع بر سر راه تروریسم بود، پردازم. اصلاح طلبی قانونگرا پدیده‌ای بود که بزرگترین خدمت آن، ایجاد سد و مانع در مقابل خشونت‌ورزی در کشور بود و اصلاح طلبان توانستند تفکر و اندیشه‌های خشونت‌ورز را در کشور به انزوای بکشانند، یعنی اصلاح طلبان هم توانستند خطر تهاجم خارجی را منتفی کنند، و هم خشونت‌ورزی در داخل کشور را به انزوای بکشانند. متأسفانه طبیعی است که وقتی پدیده‌ای توانسته با قدرت در مقابل تروریسم بایستد را به محاق می‌بریم، فرصت برای تروریسم پیدامی شود.

از ابتدای انقلاب جریانی خشونت طلب مانند جریان مسعود رجوی وجود داشت که سعی می‌کرد تضادها در کشور به نقطه قهر آمیز کشیده شود و این را تنها راه حل تضاد در کشور معرفی کند، اما با قانونگرایی ثمره انقلاب و روی کار آمدن اصلاح طلبان این تفکر به انزوای کشیده شد. طبیعی بود وقتی که تفکر اصلاح طلبی مورد تهاجم قرار گیرد، پدیده‌ای که خشونت مقدس نامیده می‌شود در کشور ترویج شود. وقتی قانون، تسامح و تساهل تقبیح شود، معنای دیگر آن این است که حل قهر آمیز تضادها تبلیغ می‌شود. برای برخورد با تضادها دو راه حل بیشتر وجود ندارد؛ راه حل قهر آمیز و یا مسالمت آمیز. اگر راه حل مسالمت آمیز برای حل مشکلات کشور را به انزوای ببریم، در واقع خودمان راه حل خشونت آمیز را تأیید و تشویق کرده‌ایم. حال چه گله‌ای وجود دارد که گروهی که به شدت از سوی اصلاح طلبان در طول سال‌های گذشته مورد فشار قرار گرفته بودند (منظور همان تروریست‌هاست) از این فرصت به دست آمده بیشتر استفاده نکنند. برای من کاملاً عینی است که بیشتر و بهترین بهره‌بردار از عملکردها ضد اصلاح طلبی در یک سال

گذشته، گروه‌های خشونت طلب در ایران برده‌اند. متأسفانه با منطبق ارائه شده که اصلاح طلبی مفید و مؤثر نیست و راه حل مشکلات نیست، خلاف آن ثابت شد که خشونت راه حل مشکلات است. اگر بخواهیم به ریشه‌یابی عینی و عملی تکرار عملیات تروریستی در استان بپردازیم باید عملکرد یک سال گذشته را مورد توجه قرار دهیم.

دورویکرده عمده در مورد واکنش‌ها وجود داشت؛ نخست رویکرد این بود که عملکرد امنیتی مناسب نبوده است، حال چه از نظر این که شاید اعدام‌ریگی زود بود و یا مسئولان استان تلاش‌های کافی نداشتند. نگاه دیگر هم نگاه رسمی کشور بود که این حرکت را توطئه استخبار جهانی، دشمنان خارجی، سازمان سیا و موساد می‌دانست و حتی محکوم کردن سریع او با ما راه ناشی از ترویج می‌دانست، هیچ کس به دنبال ریشه‌یابی داخلی مسائل نیست. از نظر خارجی هم من فکر می‌کنم عملیات تروریستی که در زاهدان انجام شد حتماً ریشه در خارج از مرزها هم دارد.

پیرمحمد ملازهی: بحثی که در استان سیستان و بلوچستان وجود دارد، اندکی سوء تفاهم ایجاد کرده و این گونه وانمود می‌شود که کسانی مخالف این هستند سیستانی‌ها در رأس کار باشند، اما واقعیت این گونه نیست و سیستانی‌ها هم به همان اندازه بلوچ‌ها استضعاف دارند. حتی

پیرمحمد ملازهی: حاکمیت نباید برایش تفاوت داشته باشد که فردی بلوچ یا سیستانی و یا بیرجندی و کرمانی است، بلکه باید شایستگی و لیاقت فرد در نظر باشد، نه منشأ قومی و مذهبی او

سه منبع مهم برای ارزیابی ظرفیت تجزیه طلبی قابل بررسی است: این منابع عبارتند از کشورهای همسایه، گروه‌های تروریستی و جریان‌های سیاسی-فرهنگی نفوذی

در ابعادی اگر به توده مردم سیستانی بنگرید، آنها فقیرتر از بلوچ‌ها هستند. دست کم بلوچ سرحد این امکان را دارد که قاچاق کند، ولی سیستانی این راه هم در اختیار ندارد. اگر بخواهیم بررسی کنیم که چند نفر برای رفتن به خارج بورس تحصیلی می‌گیرند در این سی سال باید دید چند نفر از بچه‌های بلوچ بورس گرفته‌اند و چند نفر از بچه‌های سیستانی، این اصلاً قابل قیاس نیست. این مسائل حساسیت ایجاد کرده؛ منظورم این نیست که یک برادر سیستانی که توان هم دارد استاندار یا فرماندار نشود، بحث این است که حاکمیت نباید برایش تفاوت داشته باشد که فردی بلوچ یا سیستانی و یا بیرجندی و کرمانی است، بلکه باید شایستگی و لیاقت فرد در نظر باشد، نه منشأ قومی و مذهبی او. این مسئله در استان وجود ندارد. اگر شما به یک اداره در زاهدان بروید، اگر صد کارمند داشته باشد، دو بلوچ در میان آنها نیست. بلوچی که از یک روستا به اداره‌ای می‌آید تا کارش را راه بیندازد، هیچ بلوچ دیگری رانمی‌بیند و احساس بیگانگی می‌کند.

جواد رحیم پور: من سعی می‌کنم از زاویه دیگری که شاید با هدف بحث که مبتنی بر برنامه‌ریزی و پیشنهاد راه حل است، و زمینه برنامه‌ریزی هم در آن باشد به مسئله نگاه کنم. آنچه مسلم است حادثه‌های اخیر که در زاهدان اتفاق افتاد در واقع ارزیابی استراتژیکی لازم دارد که تأثیر آن را می‌توانیم بر توسعه استان و بر مباحث بنیادی ملی و مدیریت سرزمینی بسنجیم. در این نگاه مسایل استان صرفاً به یک منازعه درون استانی محدود نمی‌شود، بلکه علاوه بر بررسی سطح منازعه درون استان و میزان پیوستگی اختلاف‌ها و شکاف تحت تأثیر سیاست‌های ملی در تحلیل نهایی ارزیابی اثرات استراتژیکی این شکاف سیاسی-اجتماعی و قومی و مذهبی بر روندهای متفاوت درون استانی و عرصه ملی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر این تحلیل به ما اجازه می‌دهد تا از بین فرایندهای سستیز-واگرایی و گفت‌وگو-یکپارچگی سرزمینی، یکی را انتخاب کنیم. بر اساس این نگاه، چهار بحث اصلی مطرح است که عبارتند از تأثیر شکاف سیاسی-اجتماعی و قومی و مذهبی بر ۱- پیوستگی جغرافیایی-سرزمینی استان ۲- ارزیابی نقش استان بر توسعه کشور ۳- ارزیابی جایگاه استان در موازنه بیرونی امنیت منطقه‌ای

و بین المللی کشور و ۴- تأثیر چالش های درون استانی بر نیروهای فعال سیاسی - اجتماعی استان و یکپارچگی درون استانی. به نظر من شکاف سیاسی - اجتماعی و قومی و مذهبی موجود در استان امروز بیش از آنکه شکافی درون استانی باشد به یک شکاف فعال ملی تبدیل شده است، از این رو اثرات این شکاف بیش از آنکه بر تعادل درونی استان دیده شود باید در سطح ملی مورد توجه قرار گیرد. علت این اعتقاد در واقع افزایش تأثیر نگاه ملی به نوع مدیریت ناظر بر تعدیل یا تعمیق شکاف سیاسی - اجتماعی و قومی و مذهبی موجود در استان است، به عبارت دیگر نیروهای درونی استان قادر به مهار و پر کردن شکاف مورد بحث در طول سه دهه از انقلاب اسلامی نشده اند، بلکه شاهدیم که نیروهای محلی و دستگاه های اجرایی استان خود به محلی برای تشدید شکاف تبدیل شده اند و هر از گاهی از مدیریت سیاسی امنیتی کشور برای رفع مقطعی بحران های ناشی از شکاف موجود استمداد می طلبند و طبیعی است این نوع مداخله ها به جای حل و فصل بی طرفانه مسائل موجود به تشدید روند چالش های موجود در فرصت های بعدی می انجامد. به هر حال برای اینکه بتوانیم ظرفیت مناسبی برای کنترل بحران ایجاد کنیم باید تأثیر این شکاف را بر مسایل پیش گفته مورد ارزیابی قرار دهیم و بر اساس آن راهبردها و برنامه های مورد نظر را ارائه کنیم.

یکی از پرسش های مهم این است که آیا در پس زمینه شکاف موجود ظرفیت برهم خوردن پیوستگی جغرافیایی - سرزمینی استان وجود دارد یا خیر؟ به عبارت روشن تر آیا در این شکاف می توان بسترهای تجزیه طلبی را مشاهده کرد؟ سه منبع مهم برای ارزیابی ظرفیت تجزیه طلبی قابل بررسی است؛ این منابع عبارتند از کشورهای همسایه، گروه های تروریستی و جریان های سیاسی - فرهنگی نفوذی. سه گروه عمده از کشورها در بحث امکان پذیری تجزیه استان سیستان و بلوچستان قابل بررسی هستند.

منبع نخست که شامل مداخلات احتمالی کشورها در زمینه تجزیه استان سیستان و بلوچستان می شود خود شامل سه گروه اصلی است که عبارتند از: ۱- کشورهای همسایه واقع در شبه قاره هند شامل هند و پاکستان و کشور افغانستان ۲- کشورهای واقع در ضلع جنوبی

جواد رحیم پور: در بطن شکاف سیاسی - اجتماعی و قومی و مذهبی موجود در استان سیستان و بلوچستان ظرفیت برهم خوردن پیوستگی جغرافیایی - سرزمینی استان نسبت به سطح ملی وجود ندارد، زیرا کتشف درونی و پایگاه اجتماعی و سیاسی اهل سنت بلوچستان ایران روی مسئله تجزیه طلبی استوار نیست و منطقه ای که سیستان و بلوچستان در آن واقع است نیز فاقد این ظرفیت است و نیروهای قابل شناسایی در استان حتی رادیکال ترین آنها قادر به بسیج جامعه بلوچ بر روی ایده گسست سرزمینی نیستند

خلیج فارس و ۳- کشورهای فرامنطقه ای مانند انگلستان، آمریکا و اسرائیل. در مورد کشورهای واقع در شبه قاره هند باید گفت عمده تضادها و چالش هایی که این کشورهای پیرامونی بخواهند از مسئله تجزیه طلبی حمایت کنند، بیرون از منطقه است، بنابراین گرایش این دسته از همسایه های بیرونی به مانوعی گرایش مدارا و دوستی است تا گرایش به تجزیه کردن. عواملی که در این منطقه پیرامونی و شبه قاره برای تجزیه وجود دارد آن قدر پر قدرت هستند که تادمات های ما توانیم بگوئیم چنین برگشتی برای تجزیه در ایران با حمایت کشورهای همسایه وجود نخواهد داشت. همچنین با سقوط دولت طالبان در افغانستان و روند درگیری آنها با دولت مرکزی افغانستان و کشورهای حامی دولت کنونی افغانستان، زمینه رسمی حمایت از فرایند تجزیه طلبی در داخل ایران از ناحیه کشور افغانستان از بین رفته است و در بدترین شرایط شاهد حمایت های ایذایی از برخی گروه های تروریستی از جانب گروه های مسلح طالبانی و القاعده در سطح منطقه هستیم.

دومین گروه از کشورها شامل کشورهای حوزه خلیج فارس است. این کشورها به جز امارات متحده عربی که سابقه طرح اختلافات اراضی با کشورمان دارد، نمونه های خوبی بر طراحی شبکه های تجزیه ایران نیستند، برای نمونه کشور عمان دارای جمعیت بلوچ ایرانی است، اما با این حال خود را در مجموعه کشورهای عربی تعریف می کند. این کشور به دلیل سابقه درگیری های مرزی و سیاسی با کشور یمن و جمعیت اندک، ترجیح می دهد با کشور ایران رابطه مناسبی داشته باشد و از ورود به مسایل بلوچستان ایران حتی در ملایم ترین اشکال فعالیت سیاسی خودداری کند. عربستان هم در مسئله اعراب و اسرائیل از منشی نسبتاً معتدلی پیروی می کند و در عین حال با سمت گیری عربی در سایر کشورهای اسلامی به دنبال سمت یابی و وحدت قومی نیست. حتی در مورد اعراب خوزستان کشور عربستان ادعایی خاصی مطرح نکرده و رویکرد تجزیه عمدتاً به سایر کشور عربی خارج از حوزه همکاری خلیج فارس مربوط می شود. افزون بر آن کشور عربستان هم به دلیل وجود خانه و ادعای خادم الحرمین و هم به دلیل وجود جمعیت شیعی مایل نیست تنش هایی در سطح حمایت از رویکردهای تجزیه طلبانه نسبت به همسایگان رادار درون قلمرو خود نیز احساس کند.

مورد بعدی کشورهای فرامنطقه ای هستند، در این خصوص باید گفت که کشور انگلستان به طور کلی نقش عمده ای در تعیین مرزهای سیاسی منطقه شامل ایران - پاکستان، ایران - افغانستان و... داشته است و اساساً نقش رسمی تجزیه طلبانه ای را ایفا کرده است. با این حال نقش این دولت در این خصوص به شکل گسترده خود پایان یافته و شرایط سیاسی ایران پیش و پس از انقلاب نیز نشان می دهد که کشور انگلستان به نوعی این رویه خود را ترک کرده و بیشتر به دنبال نفوذ و گسترش حوزه نفوذ سیاسی خود در درون ساختارهای حکومتی کشورهاست. کشور آمریکا نیز حداقل به دلیل گسترش و نفوذی که پس از جنگ جهانی دوم در منطقه پیدا کرده، نمونه روشنی از مشارکت در فرایندهای تجزیه طلبانه توسط این کشور در منطقه ما مشاهده نمی شود. با این حال اسرائیل اگر چه به نوعی دنباله روی از سیاست کشورهای آمریکا و انگلستان در خصوص مسئله عدم پیگیری

طرح‌های تجزیه طلبانه گرایش دارد، اما این رژیم اعمال این فشارها را برای تحقق اهداف خود از دستور کار خارج نکرده است. این رژیم در کل منطقه خاورمیانه حداکثر تلاش را برای حمایت از گروه‌های اپوزیسیونی که این رژیم را به رسمیت بشناسند به کار می‌برد و در باره ایران نیز بین گروه‌هایی با ابعاد و کارکرد ملی و تجزیه طلب فرقی قائل نیست. با این همه نمی‌توان روی نقش تجزیه طلبانه رژیم صهیونیستی اسرائیل در ایران بویژه در دوران کنونی تثبیت نظام سیاسی جمهوری اسلامی اغراق کرد.

منبع بعدی نیروهای مؤثر در تجزیه گروه‌های تروریستی است. اصولاً در استان سیستان و بلوچستان گروه‌های تروریستی با ماهیت سیاسی از عمق و ریشه چندانی برخوردار نیست، بنابراین برخلاف آنچه که از منازعات نظامی از این استان به گوش می‌رسد بیشتر برخوردها مربوط به جریانات‌های حامی قاچاق مواد مخدر است که بسیاری از آنها نیز از ماهیت غیر بومی و بعضاً بین‌المللی برخوردار است.

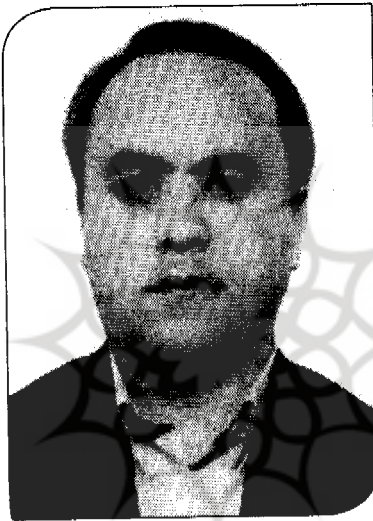
تنها گروه تروریستی مدعی مطالبات سیاسی قوم بلوچ، گروه جندالله به رهبری عبدالملک ریگی (که به تازگی اعدام شد) است، با این حال این گروه نیز هنوز در مرحله طرح مطالبات تجزیه طلبانه نیست و بیشتر یک گروه تروریست قوم‌گرا یا پوسته مذهبی است. افزون بر این باید گفت که جدا از وابستگی‌های گروهی یا حمایت‌های نظامی-امنیتی که در واقع ممکن است از گروه جندالله وجود داشته باشد به طور عمومی نمی‌توانیم بحث وابستگی را در مورد این گروه مطرح کنیم، زیرا گروه ریگی اساساً یک جریان رادیکال حاشیه است و در بستر توسعه نیافته اقتصادی منطقه بلوچستان از نفوذ کافی در بین نخبگان و نیروهای تحصیلکرده و تأثیرگذار بلوچ برخوردار نیست، بنابراین قادر نیست هدف کامل وابستگی را در قالب یک نمایندگی مدل توسعه و یا اتصال یک بازار پر سود و بزرگ را به محافل و کانون‌های سرمایه به وجود آورد. اگر گزینه وابستگی‌ها را بسته کاملی در نظر بگیریم، در مورد گروه ریگی پارامتر محدود و مختصری از آن قابل بحث است که از منظر امنیتی و برنامه‌ریزی سیاسی قابل ارزیابی، گسست و متفی کردن است، بنابراین حتی گروه ریگی هم ظرفیت ورود به بحث تجزیه طلبی را ندارد.

منبع بعدی نیروهای مؤثر در تجزیه، جریانات سیاسی-فرهنگی نفوذی است. مهمترین جریانات نفوذی فرهنگی در منطقه بلوچستان ایران، جریان فرهنگی دیوبندی و جریانات منتسب به وهابی‌گری است. در ارتباط فرهنگی-مذهبی جریان مذهبی دیوبندی با محافل مذهبی اهل سنت بلوچ، هیچ شک و تردیدی نیست. در واقع این ارتباط از جانب محافل مذهبی اهل سنت بلوچ، ارتباطی رسمی است، اگرچه مورد پذیرش رسمی دولت مرکزی ایران نیست. به هر روی تا این مرحله از مبادلات دو جامعه مذهبی بلوچ و دیوبندی مطالبات تجزیه طلبانه‌ای دیده نشده و عمده

فعالیت‌ها متمرکز بر گسترش آموزش‌های مذهبی اهل سنت در داخل منطقه بلوچستان و در عالی‌ترین شکل سازماندهی نوعی رقابت ایدئولوژیک با تفکر مذهبی حاکم بر کشور است. بر اساس این تحلیل، با وجود شناخت نسبی این نوع از اختلاف‌های مذهبی در کشور، با توجه به مسایلی که نظام در سطح ملی با آنها دارد و تجربه حکومت ۳۰ ساله خود، امکان بسیج همه شیعیان روی این تضاد وجود ندارد.

نیروی فرهنگی-سیاسی قابل طرح در مسائل استان، عناصر وهابی هستند. این جریان تاکنون خارج از ادعاهای امنیتی پیرامون آن در وضع موجود فاقد عناصر مطرح بویژه در بین نخبگان مذهبی بلوچ و اهل سنت است. این منبع عمدتاً منتسب به دخالت ایدئولوژیکی عربستان در حوزه‌های ژئوایدئولوژی رقیب بویژه ایران است. با این حال حتی اگر رگه‌ای از این نفوذ را پدید بریم پرسش اساسی این است که آیا آنها هم می‌توانند تضاد را به مرحله‌ای از منازعه تجزیه طلبانه بکشانند؟ به نظر من پاسخ منفی است، چرا که از باخود گفتمان مذهبی که اهل سنت بلوچ به آن معتقدند باید وارد چالش شوند. در این عرصه وهابی‌ها در درجه نخست رقیب فکری و ایدئولوژیک سایر فرق اهل سنت هستند، به عبارت دیگر گرایش مذهبی-تنوریک سایر فرق اهل سنت را ضعیف‌تر برمی‌شمارند. بدیهی است این امر نمی‌تواند مورد قبول مدافعان تنوریک فرق اهل سنت و از جمله نخبگان مذهبی اهل سنت بلوچ و پیروان آنها باشد. نکته بعدی اینکه اگر وهابی‌ها وارد بحث تجزیه طلبی و یا هر منازعه شدیدتری باشند با توجه به حساسیت نسبی شیعیان به این فرقه، امکان بسیج سیاسی بیشتر در سطح کشور علیه آنان وجود خواهد داشت، از این رو به نفع وهابی‌ها نیست که منازعه را به این سو بکشانند.

به طور خلاصه می‌توان گفت در بطن شکاف سیاسی-اجتماعی و قومی و مذهبی موجود در استان سیستان و بلوچستان ظرفیت برهم خوردن پیوستگی جغرافیایی-سرزمینی استان نسبت به سطح ملی وجود ندارد، زیرا کشش درونی و پایگاه اجتماعی و سیاسی اهل سنت بلوچستان ایران روی مسئله تجزیه طلبی استوار نیست و منطقه‌ای که سیستان و بلوچستان در آن واقع است نیز فاقد این ظرفیت است و نیروهای



جوادر حیم‌پور: فقدان بسترهای توسعه بر تشدید تردیدها نسبت به اراده نسبی دولت در ایجاد بسترهای توسعه افزوده و اساساً سطح شکاف را از مطالبات توسعه‌ای خارج و به رقابت‌های قومی و مذهبی کشانده است، بنابراین تداوم شکاف موجود بر شکل‌گیری نقش توسعه‌ای استان و ادغام در اقتصاد ملی تأثیر منفی دارد و تضادهای درونی استان را نیز افزایش می‌دهد

قابل شناسایی در استان حتی رادیکال ترین آنها قادر به بسیج جامعه بلوچ بر روی ایده گسست سرزمینی نیستند.

● ارزیابی شکاف موجود بر نقش استان در توسعه کشور؛ یکی از نکات مهم ارزیابی شکاف سیاسی-اجتماعی و قومی و مذهبی موجود در استان سیستان و بلوچستان بر نقش و جایگاه استان در توسعه کشور است. در این زمینه اما و اگرهای فراوانی هست. به طور کلی سه پرسش در این خصوص وجود دارد: ۱- توسعه نیافتگی استان تا چه حد بر پیدایش شکاف موجود نقش دارد؟ ۲- شکاف موجود تا چه حد بر اراده توسعه در استان تأثیر منفی می گذارد؟ ۳- توسعه نیافتگی موجود تا چه حد بر تضاد داخلی نیروهای فعال در استان اثر گذار است؟

واقعیت آن است که استان سیستان و بلوچستان یکی از حلقه های مفقوده توسعه کشور و فاقد نقش ملی در اقتصاد کشور است. این استان به لحاظ بهره برداری از منابع برای مدیریت داخلی استان به دلیل فقدان سرمایه گذاری کافی با مشکلات زیادی روبرو است، بنابراین یکی از واقعیت های تأثیر گذار بر شکل گیری شکاف موجود در استان، توسعه نیافتگی آن است. حداقل تازمانی که دولت مرکزی نتواند یک ساز و کار توسعه یافته همه جانبه را در استان پدید آورد نمی تواند علت شکل گیری شکاف موجود را به نیروهای فعال درون استان بویژه اهل سنت نسبت دهد.

از سوی دیگر باید اذعان کرد که فقدان بسترهای توسعه بر تشدید تردیدها نسبت به اراده نسبی دولت در ایجاد بسترهای توسعه افزوده و اساساً سطح شکاف را از مطالبات توسعه ای خارج و به رقابت های قومی و مذهبی کشانده است، بنابراین تداوم شکاف موجود بر شکل گیری نقش توسعه ای استان و ادغام در اقتصاد ملی تأثیر منفی دارد و تضادهای درونی استان را نیز افزایش می دهد که در قسمت بعدی به آن اشاره می کنم.

● ارزیابی شکاف موجود بر جایگاه استان در موازنه بیرونی امنیت منطقه ای و بین المللی کشور؛ تا کنون در مباحث مدیریت استراتژیک کشور به نقش ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک استان سیستان و بلوچستان کمتر توجه شده است. این استان دروازه ایران به شبه قاره هند است. از یک سو منطقه حائل نفوذ تهدیدهای سیاسی-امنیتی

جواد رحیم پور: گروه های تروریستی همچون گروه ریگی در قالب حملات انتحاری قادر به ایجاد ضربه به منافع ملی ایران در سطوح مختلف است. از این نظر حمایت کشورهای رقیب ایران از این گروه کاملاً معنادار است و باید مراقب بود که عدم مدیریت صحیح شکاف موجود در استان به ایجاد ضربه در عرصه منافع ملی ایران منجر نشود

احتمالی ناشی از منبع شبه قاره و قدرت های فرامنطقه ای به داخل مرزهای سرزمینی ایران محسوب می گردد. به عبارت دیگر این استان از یک سو می تواند دسترسی ما را به شبه قاره فراهم کند و از سوی دیگر می تواند مرزی طبیعی و قابل اطمینان نسبت به تهدیدات احتمالی از منبع شبه قاره و سایر قدرت های فرامنطقه ای برای حفاظت از ظرفیت های اقتصادی داخل کشور ایجاد کند. بنابراین روند تشدید شکاف در استان سیستان و بلوچستان در واقع روند تشدید گسترش تهدیدات به سمت درون را تقویت می کند.

این نگاه دقیقاً می تواند اثر تهدید کننده گروه های تروریستی فعال در منطقه را توضیح دهد. این گروه ها می توانند علاوه بر تشدید بحران های درونی استان، منافع ملی کشور را نیز به خطر اندازند. بر همین اساس می توان توضیح داد که گروه های تروریستی همچون گروه ریگی در قالب حملات انتحاری قادر به ایجاد ضربه به منافع ملی ایران در سطوح مختلف است. از این نظر حمایت کشورهای رقیب ایران از این گروه کاملاً معنادار است و باید مراقب بود که عدم مدیریت صحیح شکاف موجود در استان به ایجاد ضربه در عرصه منافع ملی ایران منجر نشود.

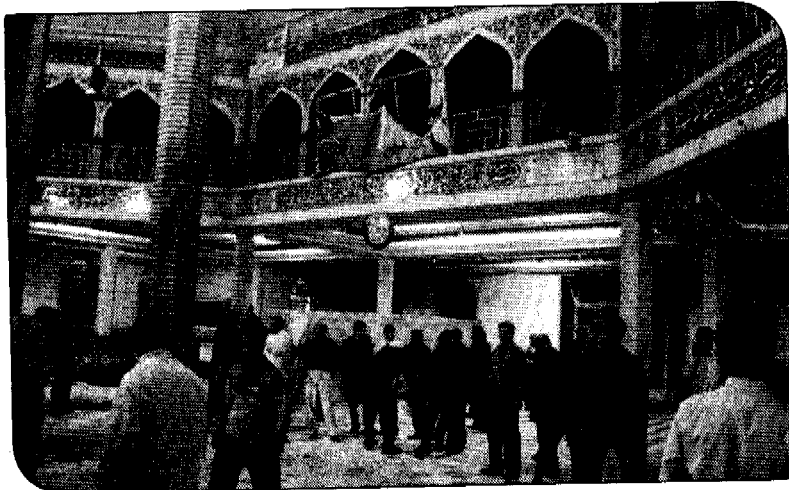
● تأثیر چالش های درون استانی بر نیروهای فعال سیاسی-اجتماعی استان و یکپارچگی درون استانی؛ قبلاً در مورد تأثیر شکاف موجود بر روند توسعه استان، مطالبی را مورد اشاره قرار دادم و همان جا این پرسش مطرح شد که توسعه نیافتگی موجود تا چه حد بر تضاد داخلی نیروهای فعال در

استان اثر گذار است؟

واقعیت آن است که فقدان توسعه یافتگی در استان سیستان و بلوچستان، تضاد داخلی نیروهای فعال در استان را به عرصه رقابت در کسب منابع ناشی از قدرت کشانده است. این منازعه میان سیستانی ها و بلوچ ها چه در سطح قومی و چه در سطح مذهبی وجود دارد. همچنان که گفته شد متأسفانه استان سیستان و بلوچستان یکی از استان های معقول توسعه در کشور است، همیشه هم ادعا شده که اعتبارات عمرانی آن به نسبت جمعیت آن افزایش یافته و فعالیت های مختلفی انجام شده، ولی اکنون که به نمره های آن کارهای نگریم، متوجه می شویم در مجموع ساختار مناسبی برای ادغام استان در اقتصاد ملی به وجود نیامده و به جای آن بر سر این منافع اندک (توزیع نا کارآمد اعتبارات

عمرانی)، میان این دو نیرو و جمعیت اجتماعی درون استان چنین تضاد و چالشی رخ داده است. از سویی وقتی به نتایج این رقابت می نگریم می بینیم که متأسفانه تسلط هر یک از جریان های سیاسی-اجتماعی استان بر دستگاه مدیریت سیاسی استان نیز نمی تواند منافع آن چنانی برای آنها به وجود آورد. اگر به زابل هم بنگرید، نقشی در توسعه و اقتصاد کشور ندارد؛ نه نگاه بازرگانان به آنجاست و نه نگاه متخصصان برای سرمایه گذاری. بخشی از این وضعیت به امیدی باز می گردد که پس از انقلاب برای توجه به مناطق محروم به وجود آمد تا این مناطق مورد توجه و توسعه قرار گیرند و متأسفانه بر سر منافع اندک این رقابت شکل گرفت. البته نخبگان سیستانی و بلوچ باید به این درک برسند که هنوز در استان منافع به وجود نیامده تا بر سر آن رقابت کنند، برای نمونه تبعیض تحصیلی وجود دارد، ولی در عمل دسترسی بیشتر سیستانی ها به منابع قدرت از جمله منزلت علمی نقش آن چنانی برای سیستانی ها در سیاست و اقتصاد کشور ایجاد نکرده و تنها در سایه رقابت نامتعارف بر سر منافع اندک شاهد به حاشیه راندن بلوچ هادر سطح مدیریت سیاسی استانی و کشوری هستیم. برای آرامش استان باید حتماً این نکته مورد تأکید و بررسی قرار گیرد.

نکته مهم دیگر این است که اقتصاد استان سیستان و بلوچستان، با کم آبی روبرو است و از پیچیدگی فنی و تکنولوژیک برخوردار نیست و تنها منبعی که برای ارتقای آنجا وجود دارد، دستگاه و بخش اداری و دولتی است. نفوذ دولت



در این استان با وجود بحث‌های ملی در خصوص عدم مداخله و تصدی دولت بر حوزه‌های تولیدی وجود دارد، که اساساً فاقد خصلت تولیدی است. به عبارت دیگر به همراه عدم حضور بخش خصوصی در اقتصاد استان، دولت نیز از ریسک و علاقه کافی در حوزه‌های تولیدی برخوردار نیست. بخش دولتی در استان عبارت است از دو بخش خدماتی و بخش دیوانسالاری که موجد قدرت و تمرکز قدرت سیاسی در استان است. این دستگاه از نظر اجرایی از کارایی زیادی برخوردار نیست، به این معنا که نتوانسته یک بهداشت سراسری با استانداردهای خوب در آنجا برقرار کند، البته تلاش کرده ولی قابل لمس نیست، و یا نتوانسته راه‌های ارتباطی استراتژیک در استان برقرار کند تا درون استان حرکت کالا و سرمایه اتفاق بیفتد، تنها ارتباط چند روستا و شهر بدون برنامه‌ریزی انجام شده است. طرح‌های توسعه‌ای برای احداث راه آهن شرق کشور در آنجا و یا منطقه ویژه اقتصادی نیز ارائه شده، ولی در کنار آن نیرویی که بتواند از مهارت کافی برخوردار شود و وارد این خدمات و فعالیت‌ها شود شکل نگرفته، نقش خدماتی و عمرانی دولت در استان از استحکام کافی برخوردار نیست. در این شرایط اگر برای سیستم‌های و بلوچ‌ها هم چند فرصت تحصیلی و یا تصدی سیاسی ایجاد کنیم، اتفاق خاصی نمی‌افتد، زیرا منافی در استان از نظر توسعه‌ای تعریف نشده است.

فقدان دید اقتصادی و توسعه‌ای در سیستم‌های و بلوچ‌ها موجب روی آوردن به منازعات مذهبی و قومی شده و برای تفوق در این امر تنها پناه آنها، جای گرفتن در دستگاه اداری و دیوانسالاری دولت است و این در حالی است که استان از دیوانسالاری ناکارآمدی برخوردار است که نتوانسته برای استان نقشی در اقتصاد کشور ایجاد کند، بنابراین حتی اگر فرماندار و بخشدار هم از بلوچ‌ها باشند باید پرسید چه سهمی از اقتصاد ملی می‌خواهد مطالبه کند؟ باید توجه داشت که سیستمی و بلوچ، نمی‌تواند چنین کاری انجام دهد، مگر این که به استان نقش داده شود، در این صورت خواسته آنها، واقعی است.

سید محمود حسینی: اینکه مطرح شد زمینه تجزیه طلبی در استان وجود ندارد، درست است، اما اگر بخواهیم نقش عوامل خارجی و قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای را در نظر بگیریم،

وقتی خانم بی نظیر بوتو از نخست‌وزیری کنار رفت گفت تنها ما در ایجاد طالبان دخیل نبودیم، بلکه آمریکا، انگلستان، امارات و عربستان هم با ما در ایجاد طالبان همکاری کردند. آقای نصرالله بابر، وزیر کشور پاکستان در دوره بی نظیر بوتو که از افسران اطلاعات ISI و یک پشتون بود، طرح ایجاد طالبان را هدایت می‌کرد و در نهایت موفق شد آنها را در افغانستان به حکومت برساند. اینها برای تأسیس و روی کار آوردن طالبان اهدافی داشتند که چندین هدف متوجه ایران بود؛ از جمله اینکه آب‌های مرزی که از افغانستان به ایران می‌آید را ببندند و مرز نشینان منطقه را مهاجرت بدهند و جمهوری اسلامی ایران را دچار مشکل جدی کنند. دیگر این که زمینه‌ای برای حرکت‌های مذهبی ضد حکومت مذهبی ایران راه بیندازند و نیز اشراف اطلاعاتی - امنیتی بر ایران از راه پایگاه‌های نظامی در مرز ایران پیدا کنند. از اینجاست می‌توان به اغراض این قدرت‌ها نسبت به منطقه شرق ایران پی برد. با وجود این که در مرکز به نحو احسن اهمیت منطقه سیستم و بلوچستان و جنبه ژئواستراتژیک آن احساس نمی‌شود و شاید در عمل از آن غفلت می‌شود، ولی از نظر قدرت‌های خارجی ذینفع هر زمینه تحریکی قابل بهره‌برداری است و روی آن سرمایه‌گذاری می‌کنند. به هر حال اینکه از شکاف قومی مذهبی در استان استفاده شده و در منطقه برای یک گروه افراطی، میدان عمل فراهم شده است.

لطف الله میثمی: یک زمان باید برای حل چالش‌ها و تضادها فرهنگ‌سازی کرد، ولی امروز این فرهنگ موجود است. در ایران

باید ببینیم هدف آنها از استفاده از تعارضات موجود در استان چیست، به نظر من این شرایط به مثابه امری است که می‌تواند برای فشار بر دولت مرکزی ایران مورد بهره‌برداری قرار گیرند، که اهرم بسیار جدی و قوی‌ای هم هست. این گونه نیست که چون آن منطقه، منطقه دوردست از مرکز و یا کم جمعیت است و امکان اراده تجزیه در مردم وجود ندارد، تهدیدی برای کشور یا مرکزیت کشور نباشد، کما این که وقتی طرح ایجاد طالبان در آن دوره (۱۳۷۳) شکل گرفت بخشی از آن متوجه ایران بود. بعدها

جوادر رحیم پور: فقدان دید اقتصادی و توسعه‌ای در سیستم‌های و بلوچ‌ها موجب روی آوردن به منازعات مذهبی و قومی شده و برای تفوق در این امر تنها پناه آنها، جای گرفتن در دستگاه اداری و دیوانسالاری دولت است و این در حالی است که استان از دیوانسالاری ناکارآمدی برخوردار است که نتوانسته برای استان نقشی در اقتصاد کشور ایجاد کند، بنابراین حتی اگر فرماندار و بخشدار هم از بلوچ‌ها باشند باید پرسید چه سهمی از اقتصاد ملی می‌خواهد مطالبه کند؟

انسان‌هایی بودند که با هم روابطی داشتند و به قول آیت‌الله طالقانی انقلابی توحیدی مردمی و اسلامی کردند و قانون اساسی ثمره انقلاب هم شکل گرفت و همه آن را تأیید کردند، حق شهروندی، اصل اساسی این قانون اساسی است و کاری به دین شیعه و یا مذهب و نژاد ندارد. تمام تبعیض‌هایی که آقای ملازمی بر آن اشاره کردند در قانون اساسی حل شده است و اگر فرهنگ قانون اساسی تعمیم داده شود و روی آن کار شود انگیزه‌ای که از فقر، فساد و تبعیض در فرد به وجود می‌آید، اصلاً شکل نمی‌گیرد، اما وقتی قانون اساسی مشمول تهاجم فرهنگی شده و محصول غرب دانسته می‌شود و می‌گویند ما نظام حلال و حرام تأیید داریم و نیازی به قانون اساسی نیست، این گونه می‌شود و یا برخی می‌گویند قانون اساسی سند برانداز است و کاری به فارس، بلوچ، ترک و لر ندارد، بلکه حتی اگر فارس‌ها هم در این کادر کار کنند براندازی تلقی می‌شود. هم اکنون هم اگر شما یک حرکت قانونی کنید، می‌گویند این جنگ نرم است و از جنگ گرم هم خطرناک‌تر است. تا زمانی که این سیاست کلی حاکم است نمی‌توان مشکل بلوچستان را حل کرد. مشکل قومیت‌ها مانند ظرف روغنی است که فتیله‌ای از آن بیرون آمده و سر آن هم آتش گرفته، گروهی نظامی بر خورد می‌کنند و سر فتیله را فوت می‌کنند و آن را خاموش می‌کنند، اما هم روغن وجود دارد هم فتیله و یک جرعه کافی است تا حریق رخ دهد، اما گروهی با روش معقول ترو وسط فتیله را قیچی می‌کنند، اگر چه جدا شده، ولی در منطقه‌ای دیگر باز کبریت می‌زنند و روشن می‌شود، ولی راه حل قانون اساسی این است که فتیله را از روغن بیرون می‌آورد و انگیزه فقر، فساد و تبعیض را از بین می‌برد. قانون اساسی سندی شهروندی است، برای نمونه اگر مولوی عبدالحمید فهرستی برای انتخابات بدهد، طبق قانون اساسی هیچ مشکلی ندارد، از این رو باید مردم را تشویق کنیم به جای کسب هویت مذهبی، هویت قانونی به دست آورند. باید توجه داشت که میزان زندان‌هایی که فارس‌ها دارند از کل قومیت‌ها بیشتر است، اصلاح‌طلبان تقریباً همه زندان‌ها را پر کرده‌اند.

از این رو باید توضیح کامل داد که وقتی می‌گویم بلوچ‌ها تجزیه طلب نیستند، دلیل آن چیست که البته آقایان ملازمی و رحیم‌پور در این

سید محمود حسینی:
با وجود این که در مرکز به نحو احسن اهمیت منطقه سیستان و بلوچستان و جنبه ژئواستراتژیک آن احساس نمی‌شود و شاید در عمل از آن غفلت می‌شود، ولی از نظر قدرت‌های خارجی ذینفع هر زمینه تحریکی قابل بهره‌برداری است و روی آن سرمایه‌گذاری می‌کنند. به هر حال اینک از شکاف قومی مذهبی در استان استفاده شده و در منطقه برای یک گروه افراطی، میدان عمل فراهم شده است

گفت و گو به خوبی به آن اشاره کردند. یا وقتی به آنها وابسته می‌گویند، حکومت باید از خود پیرسد وقتی روزنامه‌ها را تعطیل می‌کند، مردم ناچار هستند با رسانه‌های خارجی صحبت کنند و این امری طبیعی است. یا اگر دانشگاه عظیمی در زاهدان تأسیس کنند و دیوبندی را تدریس کنند، چه می‌شود؟ دیوبندی‌ها که شیعیان را کافر نمی‌دانند و اجازه کشتن آنها را نمی‌دهند.

اگر افرادی چون مولوی عبدالحمید در این دانشگاه تدریس کنند با نوع نگرشی که دارند و در سندی که آقای حسینی ابتدای گفت‌وگو به آن اشاره کردند، چه اشکالی دارد؟ آیا در این صورت کسی به پاکستان، عربستان یا مصر می‌رود که دوره ببیند و احتمالاً گرایشی به آنها پیدا کند؟

پیرمحمد ملازمی: اگر انتخابات را ملاک بگیریم، بیشترین رأی به مهندس موسوی در سیستان و بلوچستان بود، این موضوع نشان می‌دهد که توده مردم نسبت به گفتمانی که اصلاح‌طلبی و قانون اساسی مطرح می‌کند، اعتماد دارند، ولی نمی‌توان قانون اساسی را گزینشی اجرا کرد، یعنی آن بخش که به نفع ماست اجرا کنیم و بخشی که به نفع مانیست را اجرا نکنیم.

لطف‌الله میثمی: منظور اجرای کامل قانون اساسی است، برای نمونه حضرت محمد (ص) وقتی به مدینه رفتند بت پرستان،

مهاجران، انصار، مسیحیان، یهودیان، ستاره پرستان و... بودند، قانون اساسی در آنجا تشکیل دادند که اگر چه متدلوژی آن اسلام بود، اما به غیر از بسم‌الله الرحمن الرحیم هیچ صیغه اسلامی نداشت و حق شهروندی همه رعایت می‌شد. تبعیض‌ها بیشتر از این ناشی می‌شود که شهروند به رسمیت شناخته نمی‌شود. امام خمینی (ره) هم در آخرین نامه‌ای که به نمایندگان مجلس دادند، اشاره کردند که اصل این است که بر اساس قانون اساسی رفتار شود.

پیرمحمد ملازمی: سخن شما درست است، اما اتفاقی که اکنون در استان افتاده یکسری خط کشی‌های خطرناک است، یعنی یک خط کشی میان بلوچ و سیستانی ایجاد شده، یک خط کشی قومی میان سیستانی و بیرجندی کشیده شده و یک خط کشی قومی هم میان بلوچ، سیستانی و کرمانی شده و اصلاً نمی‌توان این خط کشی‌ها را درک کرد. در سیستان، بلوچ شیعه و بلوچ سنی وجود دارد. در ایل نارویی هم شیعه و سنی است و یا ایل بامری در دلوان شیعه مذهب هستند؛ آیا شما تا به حال دیده‌اید بین آنها مشکلی به وجود آید؟ اما وقتی عملکردمان درست است، مشکل به وجود می‌آید. به نظر من دو خطای فاحش در منطقه نباید رخ می‌داد، این مردم که با هم زندگی کردند و با وصلت‌های خانوادگی داشتند، برای نمونه خانواده‌ای را می‌شناسم که زن خانواده فارس شیعه مذهب است و مرد بلوچ سنی مذهب، آنها هیچ تضادی با هم ندارند. من از ایل نارویی خانواده‌ای را می‌شناسم که پنج فرزند دارند، سه دختر و دو پسر، پسرهای هستند و دخترها شیعه، اما در حال حاضر مشکل پیدا کرده‌اند و برادر نمی‌تواند به راحتی به خانه خواهر خود برود.

اگر نگاه حقوق شهروندی حاکم بود این تقسیم‌بندی‌ها صورت نمی‌گرفت. این تقسیم‌بندی‌ها خطرناک است، ممکن است به طور موقت از آن سود ببریم و این تقسیم‌بندی به نفع پست و مقام ما باشد. این تقسیم‌بندی‌ها روز به روز عمیق‌تر می‌شود و جنبه‌های خطرناک تری پیدای می‌کند.

سید محمود حسینی: باید توجه داشت که مدیریت سیاسی یعنی استانداری در استان نقش تعیین‌کننده داشته و هنوز هم دارد، از این رو باید از اقتدار لازم همراه با نگاه راهبردی و تفکر وحدت‌گرا برخوردار باشد، اما معمولاً

مدیریت سیاسی استان دارای اختیارات و اقتدار فیصله بخش نیست. به موازات مدیریت ارشد استان چندین کانون قدرت در داخل و از خارج اعمال مدیریت می کنند. همه اینها هم از موضع حاکمیت و نظام وارد می شوند. افزون بر آن افرادی که مسئولیتی ندارند در دامن زدن به اختلاف ها ایفای نقش دارند و پاسخگوی آن هم نیستند. نقش عناصر غیر مسئول در اینجا جدی می شود، برای نمونه نهادهای امنیتی، نظامی و یا انتظامی در استان، باید هماهنگ با مدیریت استان و شورای تأمین عمل کنند نه اینکه مثلاً هر کدام به طور مستقل مخبر یا چریک استخدام کنند و در مقابل تبعات آن پاسخگو نباشند. اصولاً تشکیل قرارگاه و سپردن مدیریت استان به آن، کار کاملاً غلطی است. این به معنی آن است که استاندار تحت امر قرارگاه و در حد معاون مالی اداری آن در می آید. این نوع مدیریت نه تنها امنیت را به همراه ندارد، بلکه توسعه را نیز متوقف می کند. شاید به همین دلیل باشد که هیچ یک از دولت های گذشته زیر بار تشکیل قرارگاه و کاهش استقلال و اختیارات نماینده دولت و حکومت در استان نرفتند. یا اینکه افرادی به عنوان مبلغ از استان های مختلف به استان سیستان و بلوچستان بروند و سخنانشان تبعات سیاسی، اجتماعی و امنیتی به بار آورد، در حالی که شاید مدیران محلی یا استاندار و حکومت و حتی امام جمعه در این ماجراها نقش مستقیمی نداشته باشند. موارد فراوانی هم پیش می آید که گروه های فشار متصل به کانون قدرت در استان از موضع نظام و تشیع صحبت ها یا اقداماتی می کنند که به واکنش طرف مقابل می انجامد.

حکومت در هر منطقه با هر گرایش و ایدئولوژی ای که باشد، از آنجا که باید پاسخگوی مردم خود باشد، سعی می کند صورت ظاهر را حفظ کند و نمی تواند یک طرفه موضع گیری نماید. در هر حال نقش مدیریت سیاسی و ارشد استان به عنوان هماهنگ کننده نباید کم رنگ شود و باید توانمند و با اختیار باشد، که اینک چنین نیست.

در نظریه بازی ها بحثی مطرح می شود که می گوید رفتار استراتژیک، مربوط به شرایطی است که تصمیم یک فرد به اتخاذ تصمیمی توسط طرف مقابل بینجامد، یعنی این گونه نیست که اگر کسی تصمیمی گرفت آن تصمیم

صددرد اجرا شود، بلکه واکنش هم دارد و بر تصمیم طرف دیگر اثر می گذارد. به این ترتیب تصمیم استراتژیک، تصمیمی است که بر اساس بررسی و محاسبه نتایج تصمیم اولی و دومی و به دنبال اثر آن بر چگونگی تصمیم گیری فرد اول مبتنی است. در اینجا به تصمیم هایی می پردازیم که در سطوح کلان و خرد اخذ شده و اثر متقابل بر هم داشته است.

نقطه شروعی که به نحو کلیدی به تعارض انجامید آنجا بود که در آغاز دولت نهم، شخصی را به عنوان مدیر ارشد استان گذاشتند که طرف قضیه بود و در استان موضع یکطرفه داشت. معلوم بود که چنین فردی نمی تواند نقش هماهنگ کننده در استان ایفا نماید.

یکی دیگر از عواملی که در افزایش شکاف ها بسیار نقش داشت تصمیمی بود که شورای عالی انقلاب فرهنگی گرفت؛ تصمیم این بود که مدارس اهل سنت زیر نظر کمیته ای که از سوی شورای عالی انقلاب فرهنگی تعیین می شود، قرار گیرد. این اقدام به بروز تعارض ها کمک کرد. نمی خواهم بگویم که حکومت حق نظارت بر مدارس را ندارد، به هر حال در چارچوب قانون اساسی می تواند اعمال نظارت کند، ولی سازو کارهای آن مانند سازو کاری

لطف الله میثمی: مشکل قومیت ها مانند ظرف روغنی است که فتیله ای از آن بیرون آمده و سر آن هم آتش گرفته، گروهی نظامی بر خورد می کنند و سر فتیله را فوت می کنند و آن را خاموش می کنند، اما هم روغن وجود دارد هم فتیله و یک جرقه کافی است تا حریق رخ دهد، اما گروهی با روش معقول تر وسط فتیله را قیچی می کنند، اگر چه جدا شده، ولی در منطقه ای دیگر باز کبریت می زنند و روشن می شود، ولی راه حل قانون اساسی این است که فتیله را از روغن بیرون می آورد و انگیزه فقر، فساد و تبعیض را از بین می برد

بود که برای مالیات در نظر گرفتند، که عملاً اجرا نشد و واکنش هم داشت و به عقب نشینی دولت انجامید. اگر از آن سو هم نگاه کنیم حرکت های بی رحمانه ای چون عملیات تاسوکی که تعدادی رهگذر به گلوله بستند و بمبگذاری در مساجد شیعیان و دیگر اقدامات تروریستی و آدم ربایی ها در تصمیم گیری ها و تشدید برخورد ها نقش داشت.

راه حل تأمین امنیت در استان روش های قرارگاهی نیست، درست است که امنیت استان رانمی توان به حال خود رها کرد، ولی باید به فکر روش های تأمین امنیت پایدار بود و در دراز مدت امنیت مردم را فراهم ساخت. امنیت باید درون جوش باشد و با مشارکت خود مردم ایجاد شود.

لطف الله میثمی: البته قومیت ها هم از این آگاهی ندارند که حتی افرادی چون من نوعی هم سال های سال دچار محرومیت های دوچندان و زندان، فشار و... شده ام. افراد زیادی چون مصدق، طالقانی، حنیف نژاد، بازرگان، مهندس سبحانی و... سال ها به خاطر حق شهروندی در زندان بودند. باید توجه داشت همه قومیت ها در پرتو قانون و این حق شهروندی به حقوق خود دست می یابند، قومیت ها باید به این طبقه هم فکر جدی بکنند.

جواد رحیم پور: در جمع بندی مطالب باید بگویم به لحاظ ارزیابی استراتژیک در استان پتانسیل تجزیه طلبی وجود ندارد، بنابراین شیفت به فرایند ستیز-واگرایی و گفت و گو-یکپارچگی سرزمینی تا حد زیادی به مدیریت سرزمینی دولت مرکزی بستگی دارد. انتخاب استراتژیک هر یک از این گزینه ها در واقع بستر برنامه ریزی را فراهم می کند. متأسفانه فرصت کافی برای بسط گزینه گفت و گو-یکپارچگی سرزمینی در این گفت و گو فراهم نیست، اما باید بگویم به نظر می رسد به صورت ناآگاهانه ای کشور در مسیر گزینه ستیز-واگرایی حرکت می کند. ناآگاهانه بدین معنی که مدیران ملی به طور طبیعی طالب گسست سرزمینی نیستند. با فشاری بر پیروزی نسبی در جنگ هشت ساله شاهی بر این مدعاست، اما از سویی عدم حل بحران ها، گریای فقدان یک استراتژی مناسب برای تقویت فرایند گفت و گو-یکپارچگی سرزمینی است. به همین دلیل می بینیم که تمام گفتمان های قابل مذاکره در استان، دست کم

برای مقطعی به حاشیه رفت. اگر چه هشداری هم بود که اگر آن گفتمان‌ها به حاشیه بروند، از درون آن خشونت بیرون می‌آید و در همین خلأ رویکردهای سیاسی - امنیتی مشاهده می‌شود. فقدان یک استراتژی گفت‌وگو محور، موجب برهم خوردن تعادل مثبت نیروهای اثرگذار در درون استان شده است.

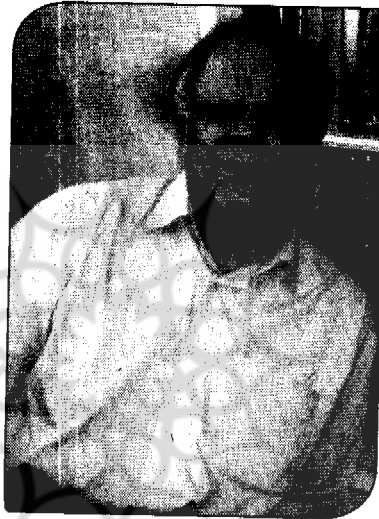
اگر مانیروها را در استان به چهار دسته تقسیم کنیم؛ نخبگان اثرگذار، روحانیت اهل سنت، مدیریت رسمی و سیاسی استان و نیروهای فشار، باید گفت متأسفانه تأثیر دستگاه روحانیت اهل سنت در مدیریت سیاسی استان در مقطع موجود تا حدودی تضعیف شده است. اگر چه آنها تلاش می‌کنند شرایط را تلطیف کنند، اما دویرونی امنیتی که شامل نیروی امنیتی رسمی یا شبه رسمی و گروه تروریستی می‌شود، این چالش را به سطح منازعه با دولت مرکزی و نیروهای رادیکال قومی و مذهبی با یکدیگر کشانده‌اند. حاکم کردن این فضا در استان خطاست. اگر نیروهای قابل مذاکره در استان به حاشیه بروند، ممکن است منازعه مذهبی را با شدت و خشونت بیشتری داشته باشیم و نوعی از بنیادگرایی را در اهل سنت و شیعیان شاهد باشیم، که خطر بزرگی خواهد بود. این در حالی است که آرامش استان در سیاست امنیت، دوستی و ملاطفت دو جمعیت شیعه و سنی است.

بعد دیگر فقدان طراحی استراتژی گفت‌وگو محور به ضعف نهاد مدیریت عالی سیاسی استان بر می‌گردد، این ضعف به لحاظ تاریخی ریشه در حوادث پس از انقلاب اسلامی دارد.

یکی از رخداد های مهم و منفی در تبدیل موازنه مثبت نیروها به موازنه منفی آنها که پس از انقلاب به وجود آمده این است که مرکزیت مذهبی اهل سنت از تداوم سنتی خود در داخل استان بهره می‌گیرد که امر منفی محسوب نمی‌گردد. اما در سوی دیگر، با وقوع انقلاب و پس از فوت آیت‌الله کفعمی، رهبری شیعیان استان دچار خلأ شد و این خلأ توسط مراجع مذهبی و شناخته شده کشور پر نشد و به جای آن، مرجعیت منطقه‌ای به مرکز منتقل شد؛ مرجعیتی که در کانون قدرت بود. بنابراین به جای مراجع مذهبی و نمایندگان آنها طلاب وابسته به حکومت وارد استان شدند و نتوانستند خلأ رهبری را پر کنند و ناخواسته موجب تشدید شکاف درون استان شدند. نهادهای وابسته به

لطف‌الله میثمی:

قانون اساسی سندی شهروندی است، برای نمونه اگر مولوی عبدالحمید اگر فهرستی برای انتخابات بدهد، طبق قانون اساسی هیچ مشکلی ندارد، از این رو باید مردم را تشویق کنیم به جای کسب هویت مذهبی، هویت قانونی به دست آورند



این طلاب به جای آنکه دیدگاه رسمی نظام را از طریق مجاری رسمی بویژه مدیریت سیاسی استان به اهل سنت منتقل کنند تحت تأثیر احساسات مذهبی با سمت گیری نسبی از جریان‌های مذهبی همسو با نظام مشکلاتی را بر سر راه مدیریت درست مسایل استان ایجاد کردند، بنابراین به جای آنکه مدیریت سیاسی استان بتواند ناقل دیدگاه‌های رسمی باشد و بر تداوم دوستی، نزدیکی و تقریب مذهب در استان تأکید ورزد نتوانست این نقش را ایفا کند، در حالی که نظام در سطح ملی و بین الملل مدعی چنین برنامه‌ها و راهکارهایی است. از این پس شاهدیم که به جای آن که نهادهای مذهبی به دستگاه سیاسی و مدیریت سیاسی استان نگاه کنند، در پناه نیروهای امنیتی قرار گرفتند، بنابراین وظیفه اصلی و فوری مدیریت سیاسی استان این است که این نهادها را به سیستم مدیریت سیاسی کشور بازگرداند، در غیر این صورت مشکلات پیش

آمده در برابر مدیریت سرزمینی و عدم استفاده از فرصت‌های توسعه در واقع ضمیمه گسست‌ها و ناپایداری‌هایی را فراهم می‌کند.

محمد رضا کوبلایی: در تأیید صحبت‌های شما باید اشاره کنم که در علم اقتصاد می‌گویند به جای این که دعوا کنیم تا از کیک موجود سهم بزرگتری نصیب یک نفر شود، تلاش کنیم کیک را بزرگتر کنیم تا به همه یک قطعه کیک بزرگتر برسد. افراطیون شیعه‌گویی به دنبال منابع اقتصادی نیستند و این از روی عمد است. آنها کنارزدن، به انزوا کشاندن و از عرصه بیرون کردن جناح مقابل را در نظر دارند و توسعه، هدف فرعی آنهاست.

اندکی به عوامل خارجی می‌پردازم؛ در این مرحله هدف تروریسم در منطقه تجزیه بلوچستان نیست، بلکه تروریسم برای تروریسم است و تروریسم برای ایجاد ناامنی و شکستن ثبات سیاسی و امنیتی است، روی این موضوع تحلیل دارم، امریکا تا پیش از این به دنبال ابر قدرتی یکجانبه بود و در شرایط جدید اساساً ابر قدرتی یک تنه امکان پذیر نیست و حتماً باید سلطه هژمونیک باشد، امریکای خواهد رهبری این هژمونی را به دست بگیرد. پیش از شرایط جدید یعنی فروپاشی بلوک شرق و شوروی، هدف، مبارزه برای امنیت بخشی به جهان در مقابل توسعه طلبی‌های کمونیسم و بلوک شرق بود، اکنون این منطق از بین رفته و امریکا برای این که رهبری هژمونیک در دنیا به دست آورد، نیازمند یک منطق جدید است که تمام جهان امنیت و منافع خود را در همکاری و به رسمیت شناختن رهبری امریکا در این همکاری برای مقابله با آن خطر بدانند. پس از ۱۱ سپتامبر، «تروریسم» همان بهانه‌ای شد که امریکای توانست از آن استفاده کند و خطر آن را، نه تنها برای امنیت امریکا، بلکه برای تمام دنیا مهم قلمداد کند. آنچه در اروپا، مادرید و متروی لندن اتفاق افتاد، با پشتوانه حساب شده و برنامه ریزی شده‌ای بود که گروه‌های افراطی صهیونیستی - امریکایی پشت آن بودند. در حال حاضر منطقه ما، منطقه‌ای است که تروریسم در آنجا خوش کرده و اسباب کشی القاعده از یمن و آفریقا به منطقه ما و حمایت و پشتیبانی توسط طالبان و ISI از آن، زمینه را کاملاً فراهم کرده که این خطر به عنوان خطر بین المللی مطرح شود. هنگامی که عملیات تروریستی در هندوستان و بمبئی صورت گرفت، من در تحلیلی نوشتم هدف آن است که پای هند هم به عنوان یک قدرت مؤثر

جهانی در همکاری علیه تروریسم به میان کشیده شود. اکنون هم فکر می‌کنم در کشور ما و در بلوچستان باز زمینه موجود است که تمام بحث ما تحلیل همین زمینه درونی است - تروریسم با هدف بقا در فضای بی‌اعتمادی و نفرت و تبدیل شدن ناامنی و بی‌ثباتی به مسئله اصلی منطقه ادامه خواهد یافت. پس از اعدام ریگی، با تبلیغاتی که صورت گرفته بود که گروه جندالله یک گروه باثبات و متشکل سابقه‌داری نیستند و قائم به فرد است، انتظار این بود که این گروه تا مدت‌ها نتوانند تجدید سازمان کنند و عملیات جدیدی را به انجام برسانند، اما آنچه اتفاق افتاد بطلان این نظریه را نشان داد و نشان داد که نیرویی با تجربه و بین‌المللی پشت جریان قرار دارد که قادر به ساماندهی می‌دوران جدید است. به نظر من تروریسم در منطقه تداوم خواهد یافت و این نشان دهنده اهمیت آن در استراتژی جهانی نظام سلطه است، از این موضوع نتیجه می‌گیرم که ضرورت دارد وقت‌کشی و وقت‌گذرانی برای پاسخ دادن به خواسته‌های منطقی اهل سنت کنار گذاشته شود. البته من زمینه اصلاح دیدگاه‌های اشتباه را در نظام قوی‌تر از گذشته می‌بینم. اقدام‌هایی که در کنترل عملکرد افراطی برخی گروه‌های شیعه، پس از این بی‌گذاری انجام شد، مرا به این نتیجه رساند که نظام خطر تروریسم را به روشنی احساس کرده و در پی چاره‌جویی است. البته بحث عدالت اقتصادی در کنار اقدام‌های امنیتی انحصار آدو رویکردی است که مسئولان آن را مطرح می‌کنند، اما از توسعه سیاسی و یا آنچه رعایت حقوق شهروندی و اجرای قانون اساسی شناخته می‌شود، صحبتی در میان نیست و نشانه‌ای از تغییر و اصلاح دیده نمی‌شود. به نظر می‌رسد اگر از رویکرد بنیادین برقراری هر چه بیشتر عدالت سیاسی و رعایت کامل حقوق شهروندی در منطقه غفلت شود، تروریسم در منطقه آن قدر ادامه پیدا خواهد کرد که ابعاد و ریشه‌هایی فراتر از آنچه که هست می‌شود.

سیدمحمد حسینی: من هم فکر می‌کنم حکومت مرکزی پس از این جریان‌ها دو موضوع را جدی گرفته، نخست این که شرایط استان و زمینه‌هایی که وجود دارد از نظر قومی - مذهبی و استفاده قدرت‌های خارجی از این زمینه‌ها و نگرانی از تبدیل شدن شرق ایران به شرایط پاکستان، جدی است. دیگر این که واکنش‌هایی که پس از این حادثه نشان داده

شد، حکایت از این دارد که دست کم بخشی از حاکمیت دریافتند افرادی غیر مسئولانه در داخل و از بیرون استان به این بحران‌ها دامن می‌زنند و بخشی نیز از این بحران‌ها سود می‌برند، از این رو نباید برای به قدرت رسیدن جماعتی خاص، این همه هزینه پرداخت. به فرض اینکه مسئولان این مسئله را پذیرفته و به دنبال راه حل آن باشند، باید به چند نکته توجه کنند:

۱- استاندار و همکاران او در مدیریت ارشد استان باید قوی، توانمند و برخوردار از بینش راهبردی و تفکر وحدت‌گرا و برابرنگر باشند و به فرمایش علی(ع) محبت همه آحاد جامعه را در سراج دل خود جای دهند. علاوه بر آن مدیریت سیاسی استان در همه زمینه‌ها بویژه در امور امنیتی از اقتدار مدیریتی برخوردار و به هیچ وجه نباید استاندار استان تحت امر قرار گاه‌ها باشد. در امر توسعه استان نیز مدیریت ارشد استان باید از اختیارات منطقه‌ای برخوردار باشد.

۲- نکته دیگر این که نباید در استان اجازه

سیدمحمد حسینی:
مدیریت سیاسی یعنی
استانداری در استان نقش
تعیین‌کننده داشته و هنوز هم
دارد، از این رو باید از اقتدار
لازم همراه با نگاه راهبردی
و تفکر وحدت‌گرا برخوردار
باشد، اما معمولاً مدیریت
سیاسی استان دارای اختیارات
و اقتدار فیصله‌بخش نیست
اصولاً تشکیل قرارگاه و
سپردن مدیریت استان به
آن، کار کاملاً غلطی است.
این به معنی آن است که
استاندار تحت امر قرارگاه و
در حد معاون مالی اداری آن
در می‌آید. این نوع مدیریت نه
تنها امنیت را به همراه ندارد،
بلکه توسعه را نیز متوقف
می‌کند

دهند جریان‌های مذهبی افراطی سیاست‌های نظام را اعلام کنند و باید در چارچوب قانون و اصول حکومت سیاست‌های نظام اعلام شود. آیت‌الله وحید خراسانی فردی است که روی ترویج اعتقادات تشیع حساس است. من یکبار در سال ۱۳۸۰ خدمت ایشان رسیدم، ایشان به من گفت اگر کسی به مقدسات اهل سنت در آن استان توهین کند، فعل حرام انجام داده و اگر کسی از سوی من برای تبلیغ به آنجا بیاید و من خبردار شوم که چنین کاری کرده، من هیچ‌گاه او را برای تبلیغ نمی‌فرستم. این نظر مرجعیت سنتی شیعه است. ایشان می‌گفتند حرمت خون اهل سنت با حرمت خون تشیع تفاوتی نمی‌کند. اینجا این پرسش مطرح می‌شود که به واقع کدام قرانت از مذهب در کشور ترویج می‌شود؟ اگر نظر علما و مراجع شیعه ملاک است که معلوم است و یا آیت‌الله کفعمی که همه حسرت دوران ایشان را می‌خورند، با مولوی عبدالعزیز آن تعامل را داشت و یا اکنون در لبنان هم چند قومی و چند مذهبی است، ولی منشی و روش افرادی چون امام موسی صدر، یا علامه فضل‌الله و یا حتی سیدحسن نصرالله وحدت در عمل را به بار آورده و آرامش را در پی داشته است.

اگر القاعده و تفکرات بنیادگرایی که تکفیری و خشونت‌طلب هستند را کنار بزنیم، در اهل سنت جریان‌های تقریبی و جریان‌هایی که به همه مذهب‌ها احترام می‌گذارند، کم نیستند، ضمن این که تفکر جهادی و تکفیری - که به تعبیر امام جمعه اهل سنت زاهدان جهاد نیست بلکه فساد است - در حوزه‌های علمیه اهل سنت استان ترویج نمی‌شود و تنها اقلیتی وجود دارند که همان افراطی‌ها هستند. باید به علمایی که با تفکرات بنیادگرایی و تکفیری مقابله می‌کنند میدان داد و به تحصیلکردگان و نخبگان هم حاشیه‌امنی داد و شود تا نظرات خود را آزادانه بیان کنند.

۳- پیشنهاد دیگر این است که حکومت به تقویت نهادهای مدنی و کانون‌های تفکر در استان باری رساند، این کانون‌های تفکر باید از نحله‌ها و اقوام مختلف باشند و در این اتاق‌های فکر راه حل ارائه شود و حکومت نیز به آنها اعتنا کند و به آنها دهد و از آنها مشاوره بگیرد. البته این افراد باید بی‌طرف، امین و صادق بوده و منافعی نداشته باشند، زیرا افرادی در استان هستند که شرایط را در کم می‌کنند، اما یا موقعیتی دارند و

منافعی و یا نگران آینده خود هستند، اینها نظرات خود را کتمان می کنند.

۴- آزادی های قانونی و حمایت از مطبوعات محلی و عدم ممانعت از فعالیت احزاب ملی و پایان دادن به رد صلاحیت های بی دلیل باعث برآمدن و رشد شخصیت های مفید و مستقل و تقویت روحیه و فرهنگ ملی در استان خواهد شد. دولت باید اجازه دهد مردم منطقه بدون خودسانسوری گرایش ها و نگرش های خود را بروز دهند که این گرایش ها غالباً ملی و وطنخواهانه است.

۵- توسعه در استان باید به توسعه درون زابا مشارکت خود مردم ارتقا پیدا کند، در هیچ جای دنیا توسعه برون زان اتفاق نیفتاده، اگر هم چنین بوده زود گذر بوده است و یا خود مردم متحول شده اند و توسعه بیرونی را درون زا کرده اند. در این زمینه الگوهای خوبی در استان وجود دارد، برای نمونه در خاش صدسال است که یزدی ها ساکن شده اند و با مردم بومی زندگی می کنند و خود بومی شده و به شغل کشاورزی مشغولند. ضمن اینکه طرح های توسعه ای با ارزشی مثل طرح توسعه محور شرق و بازنگری آن به عنوان سند های مصوب در اختیار است.

۶- تحصیل کردگان بلوچ و علمای اهل سنت منطقه به سهم خود بکوشند و دقت داشته باشند که این تفکر بنیاد گرایانه و تروریستی که به القاعده تشبه می جوید زمینه بروز پیدا نکند، چه بسا در حاشیه آنها جریان هایی به وجود بیاید که بعدها متن را در گیر می کند و به نفع هیچ جریانی نیست. علما و تحصیل کردگان باید به جد از این گروه ها اعلام برائت کنند. مواضع مولوی

سید محمود حسینی:

یکی دیگر از عواملی که در افزایش شکاف ها بسیار نقش داشت تصمیمی بود که شورای عالی انقلاب فرهنگی گرفت؛ تصمیم این بود که مدارس اهل سنت زیر نظر کمیته ای که از سوی شورای عالی انقلاب فرهنگی تعیین می شود، قرار گیرد. این اقدام به بروز تعارض ها کمک کرد

تحصیل کردگان بلوچ و علمای اهل سنت منطقه به سهم خود بکوشند و دقت داشته باشند که این تفکر بنیاد گرایانه و تروریستی که به القاعده تشبه می جوید زمینه بروز پیدا نکند، چه بسا در حاشیه آنها جریان هایی به وجود بیاید که بعدها متن را در گیر می کند و به نفع هیچ جریانی نیست

عبد الحمید و جمعی از علما و تحصیل کردگان بلوچ باب جدیدی در این زمینه گشود که البته خوب است متولیان امور هم قدر این دسته از علما و نخبگان را بدانند.

پیر محمد ملازهی: مشکلی که در بلوچستان میان علما و وجود دار دین است که طلبه هایی که

از قم به آنجا می روند عمدتاً شروع به توهین به سه خلیفه نخستین می کنند که مورد احترام آنها هستند و این به شدت موجب نارضایتی شده است. حتی چندی پیش در تهران فردی را دیدم که می گفت در جلسه ای یک روحانی شروع به توهین کرده، به گونه ای که این شخص که شیعه و سیستانی است اعتراض کرده و گفته مامی خواهیم در صلح و صفا زندگی کنیم، اگر این حرف ها به استان منتقل شود، ایجاد مشکل می کند. این مسئله در بین علمای اهل سنت به شدت موجب نارضایتی شده و این واکنش طبیعی است.

لطف الله میثمی: بله، در تظاهرات افغانستان که علیه ایران بود، یکی از نارضایتی ها لحن خلفا در ایران بوده است.

محمد رضا کربلائی: در نهایت باید تأکید کرد، وجود مطالبات و خواسته های قانونی در استان باید به رسمیت شناخته شود، چه راهی بهتر از این که احزاب قانونی برای بیان خواسته های قانونی در منطقه وجود داشته باشند. یکی از راه حل ها برای رسیدن به توسعه سیاسی می تواند این باشد که به پر و بال گرفتن احزاب قانونی در منطقه کمک کنیم، تا مطالبات قانونی در منطقه سامان یافته پیگیری شود. سکوت و سکون سیاسی که نشانه توسعه نیافتگی سیاسی است، زمینه مساعد رشد و تداوم تروریسم در منطقه است. تکرار می کنم تروریسم اگر چه یک تهدید امنیتی است، اما مقابله با آن محدود به اقدامات امنیتی نیست و نیازمند رویکردی همه جانبه و از جمله توجه به توسعه سیاسی منطقه است.

جواد رحیم پور: به عنوان نکته آخر متذکر می شوم برای اینکه مدیریت سیاسی هم از نظر شخصی و هم از نظر محتوا دچار تحول شود کسی باید در آنجا حضور داشته باشد که از وزانت ملی برخوردار باشد. اگر به مسئولان کنونی در منطقه بنگریم کسانی هستند که برای دوران صلح، آرامش و کم تنش در منطقه مناسب ترند، در این شرایط نیازمند مدیری در آنجا هستیم که بتواند در ساختار دولت مرکزی اثر بگذارد و نیروهای امنیتی را کنترل کند و از سوی دیگر بتواند با مراجع مذهبی و کسانی که در این حوزه فعالند (چه در اهل سنت و چه در شیعه) ارتباط داشته باشد و از مقبولیت کافی برخوردار باشد تا زمینه مساعدی برای بازگرداندن آرامش به منطقه به وجود آید.

